

# نگاهی به آخرین مکاتبات آنتونیو گرامشی و پالمیرو تولیاتی

## فهرست:

۲	یادداشت مترجم.....
۶	نامه‌ی دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا به کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه.....
۱۴	پاسخ شخصی تولیاتی به نامه‌ی ارسالی گرامشی.....
۲۰	پاسخ گرامشی به تولیاتی.....
۲۵	رهنمودهایی جهت مطالعه‌ی مسائل روسیه.....
۲۵	یکم.....
۲۹	دوم.....
۳۶	سوم.....
۳۸	چهارم.....
۴۱	پنجم.....

## یادداشت مترجم

آنتونیو گرامشی و پالمیرو تولیاتی هر دو از اعضای مؤسس و از رهبران حزب کمونیست ایتالیا به‌شمار می‌روند؛ چهره‌های برجسته‌ای که آوازه‌شان محدود به جامعه‌ی ایتالیا نیست بلکه ابعادی جهانی دارد: گرامشی به‌واسطه‌ی حبس طویل‌المدت‌اش در چنگال رژیم فاشیست موسولینی اما یقیناً از آن مهم‌تر، به‌واسطه‌ی خلق اثر عظیم و در عین حال رمزآلودش در این دوران به نام «دفترچه‌های زندان»، و تولیاتی بخاطر نقش و موقعیت‌اش، هم در رأس حزب کمونیست ایتالیا، و هم در کمینترن.

آنچه در این مجموعه مطالعه خواهید کرد، آخرین نامه‌های رد و بدل شده بین گرامشی و تولیاتی در اکتبر ۱۹۲۶، و یک متن نسبتاً طولانی از سوی تولیاتی تحت عنوان «رهنمودهایی جهت مطالعه‌ی مسائل روسیه» است که در آوریل ۱۹۲۷ به نگارش درآمده است.

اهمیت این متون، و در واقع ضرورت بازبینی آنها در اینجا، این است که از لابلای این متون، که در حقیقت اسنادی تاریخی محسوب می‌شوند، می‌توان با نوع اندیشه و متد برخورد گرامشی، بیشتر آشنا شد و آنها را هرچند بطور اختصار، مورد ارزیابی قرار داد. علاوه بر این، اگرچه این متون را نمی‌توان آینه‌ی تمام‌نمای سیر تحولات فکری این دو متفکر ایتالیایی فرض کرد، با وجود این، رگه‌ها و زمینه‌های آشکاری از تحولات بعدی در اندیشه‌ی این دو (هم لیبرالیسم گرامشی، و هم «راه ایتالیایی رسیدن به سوسیالیسم» تولیاتی) را می‌توان در آنها ردیابی کرد. در این یادداشت، صرفاً روی یک جلوه از نظام فکری و روش برخورد گرامشی مکث خواهد شد که به نخستین متن مربوط می‌گردد.

نخستین متن، متن نامه‌ای است که گرامشی آنها به‌نماینده‌ی از سوی دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به نگارش درآورده و برای تولیاتی که در این مقطع در مسکو بسر می‌برده ارسال می‌کند تا از طریق او به دست کمیته مرکزی حزب برسد. متن دوم، متن نامه‌ای است که تولیاتی در برخورد به نظرات طرح‌شده در نامه‌ی گرامشی می‌نویسد. و متن سوم نیز، جوابیه‌ی است از سوی گرامشی به نامه‌ی دوم، یعنی به نامه‌ی تولیاتی. متن چهارم اما، مطلبی است که تولیاتی آنها در نشریه‌ی

به نام «دولت کارگری»<sup>[۱]</sup> منتشر می‌کند که در حقیقت برخوردی است به نظرات موجود در میان احزاب کمونیست در غرب، و منجمله نظرات گرامشی، حول برخی مسائل داخلی در حزب کمونیست شوروی، و بطور مشخص، شکل‌گیری اپوزیسیون و انشعاب در کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی.

گرامشی در نامه‌ی نخست خود، با تأکید بر اهمیت نقش حزب کمونیست شوروی در جنبش انقلابی پرولتاریای بین‌المللی، مطرح می‌کند که هرگونه تشتت و بحران در این حزب، شور و اعتماد به نفس انقلابی را نه فقط در درون احزاب کمونیست، بلکه در میان توده‌های وسیع کارگران ملل جهان نیز زایل می‌سازد، و لذا، به هر قیمت باید از این امر جلوگیری بعمل آید.

پُر واضح است که نفس و اهمیت موضوعاتی که گرامشی در این نامه به آن اشاره می‌کند و نیز اخلاص‌نیت و اصالت دل‌نگرانی‌های او نسبت به آنها، غیرقابل بحث و در اساس پذیرفتنی است. اما آنچه بحث‌برانگیز و قابل تعمق است نوع نگاه و روش برخورد گرامشی به این موضوعات است. نگرش گرامشی نسبت به هستی حزب نگرشی عرفانی، و روش برخورد او در مورد چگونگی تأمین وحدت در درون حزب روشی اخلاقی است.

گرامشی جهت حل و فصل بحران موجود در حزب کمونیست شوروی در آن مقطع، در این نامه از اکثریت کمیته مرکزی می‌خواهد که به مقام و موقعیت خود آگاه باشد و به قول معروف بزرگی کند و اپوزیسیون در اقلیت را «تار و مار» نکند. و از سوی دیگر، به اپوزیسیون هم نهیب می‌زند که شما «در زمره‌ی آموزگاران ما» بوده‌اید و از آنجا که «وحدت در درون حزب برادر ما در روسیه برای پیشرفت و پیروزی نیروهای انقلابی جهان ضروری است... هر کمونیست و انترناسیونالیستی باید آماده باشد تا بزرگترین فداکاری‌ها را بجا آورد»، لذا (به زعم گرامشی) واجب است که طرفین، تضادهای فی‌مابین را به‌خاطر منافع پرولتاریا- با گذشت و فداکاری- **تعدیل** نمایند و از طریق **مصالحه**، بر این تضادها غلبه کنند.

---

۱- تولیاتی مؤسس و سردبیر نشریه‌ی «دولت کارگری» بود و آنرا در ۱ مارس ۱۹۲۷ از نو در پاریس راه‌اندازی کرده بود. وی به مدت ۱۲ سال یعنی تا ۱۵ آگوست ۱۹۳۹ این نشریه را سرپرستی می‌کرد که به‌صورت زیرزمینی به داخل ایتالیا ارسال می‌شد و بطور غیرمستقیم در هدایت فکری حزب کمونیست ایتالیا نقش ایفاء می‌کرد.

درک و برداشت گرامشی از هستی حزب و از روابط بین اجزای درونی آن، درک و برداشتی ایده‌آلیستی است. به‌طوری که گویی ما با کلیتی همگن (حزب) سروکار داریم که جوهر و ذات واحد آن در سرشت مشتقاتش (اعضاء حزب) دمیده شده است. به عبارت دیگر، جزء از کل مشتق گردیده، لذا تمامی مشتقات این کل، جملگی «از یک گوهرند». حال آنکه در عالم واقعیت، قضیه درست عکس این است. بدین معنا که حزب، ارگانیسمی اجتماعی است که مخلوق و برآیند اجزا و عناصر خویش است، و در حقیقت، این اعضای حزب و دیدگاه‌ها و عملکردهای آنهاست که هویت و جوهری حزب را تعیین می‌کنند و نه برعکس.

بیایم این انتزاع فلسفی را بر زمین واقعیات بنشانیم تا مطلب را قدری روشن‌تر بیان کنیم. واقعیت آن است که حزب و مبارزات درون‌حزبی، در واقع، انعکاسی از مبارزه‌ی طبقاتی در درون حزب، و خود این مبارزات درونی در حزب، انعکاسی از روند مبارزه‌ی طبقاتی در گستره‌ی جامعه است. خُب اگر این واقعیت را بپذیریم، آنگاه باید پرسید که آیا برآستی می‌توان مبارزه‌ی طبقاتی را با توسل به اخلاقیات پیش برد؟ تاریخ مبارزات طبقاتی نشان می‌دهد که نه، نمی‌توان! به‌واقع، باید تصریح کرد که مبارزه‌ی طبقاتی، مبارزه‌ی اخلاقی نیست، مبارزه‌ی ایدئولوژیکی هم که از آن سرچشمه می‌گیرد مبارزه‌ی اخلاقی نیست، هرچند طرفین متخاصم در این مبارزات، همواره مُهر اخلاقیات ویژه‌ی خود را بر جای خواهند گذاشت. به‌عنوان مثال، می‌دانیم که بلشویک‌ها در قبال مواضع نادرست و انحرافی منشویک‌ها، به اندرزه‌های اخلاقی متوسل نمی‌شدند، و یا با تعدیل در مواضع خود بر اختلافات‌شان با منشویک‌ها فائق نمی‌آمدند، بلکه برعکس، در مقابل آنها می‌ایستادند و با نقد و افشاگری، نظرات منشویک‌ها را در هم می‌کوبیدند و از سر راه مبارزه بر می‌داشتند؟ اساساً باید تأکید کرد که مبارزه‌ی ایدئولوژیکی را نمی‌توان به مبارزه‌ی اخلاقی تقلیل داد. حال آنکه این درست همان موضع و رفتاری است که گرامشی در این رابطه پیش می‌گیرد.

گرامشی، همانطور که تولیاتی هم در نامه‌اش به او (یعنی در نامه‌ی دوم در این مجموعه) مطرح می‌سازد، موضعی متناقض در رابطه با بحران به‌وجود آمده در مرکزیت حزب ارائه می‌دهد. به این معنا که، از یکطرف، اپوزیسیون را «مسئول اصلی وضعیت فعلی» می‌داند، اما در عین حال، حاضر نیست تا بین اکثریت کمیته مرکزی و اپوزیسیون در اقلیت، و بین مواضع

هر یک از آنها فرق قائل شود و از خط درست در برابر خط نادرست دفاع کند. بعبارت دیگر، او موضعی دوپهلوی در این رابطه اتخاذ می‌کند. این برخورد دوپهلوی و ابهام‌آمیز بعدها در «دفترچه‌های زندان» نیز بروز پیدا می‌کند. عارضه‌ئی که از آن بدرستی با عبارت تنازع احکام (Antinomy) یاد شده است. و این تنازع احکام در گرامشی، به نظر من، در کل ناشی از نوسان بین هگلیسم و مارکسیسم است؛ نوسانی که توضیح مفصل و همه‌جانبه‌ی آن، نیازمند نوشتاری مستقل و جداگانه است.

مطالعه و بررسی تطبیقی این متون چهارگانه، خود، زوایای مختلفی از دعاوی فوق، و نیز برخی دیگر از نقطه‌نظرات و مواضع قابل‌بحث گرامشی را نمایان می‌سازد. جالب اینجاست که (تا آنجا که من دریافتم) تنها دو متن از چهار متن مورد بحث به آسانی و به وفور به انگلیسی قابل دسترسی است، و آنها نامه‌های گرامشی است. دو متنی که متعلق به تولیاتی است و در این مجموعه می‌آید، تنها به زبان ایتالیایی و آنهم بطور غیرفراگیر و به‌سختی قابل دسترسی است. این مطلب، صرف‌نظر از دلایل و چرایی آن، صرف‌نظر از سهوی یا عمدی بودن آن، امری نادرست و مذموم است. چرا که عدم دسترسی به هر چهار متن، و در نتیجه، عدم امکان مطالعه‌ی همه‌ی آنها با هم، بر ساحت حقیقت سایه می‌افکند و در نتیجه، به درک و شناختی ناقص از آن منتهی می‌گردد.

در خاتمه، لازم به توضیح است که هر چهار متن و تمامی پاورقی‌ها از نسخه‌ی ایتالیایی آنها مندرج در سایت زیر اخذ شده است. پاورقی‌های مربوط به نامه‌ی نخست گرامشی را گردانندگان سایت مزبور فراهم آورده، ولی پاورقی‌های متن چهارم، از خود نویسنده‌ی مطلب، یعنی تولیاتی، می‌باشند. البته گردانندگان سایت مزبور، از منظر خود و خطاب به مخاطبان ایتالیایی زبان سایت خود، مقدمه‌ای هم بر این متون نوشته‌اند که من آنها را ترجمه نکرده‌ام ولی به هر حال در لینک زیر موجود است.

الف. بهرنگ

مارس ۲۰۲۵

منبع: [https://www.associazionestalin.it/gramsci\\_togliatti\\_PCUS.pdf](https://www.associazionestalin.it/gramsci_togliatti_PCUS.pdf)

# نامه‌ی دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا به کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه

[۲]

(۱۴ اکتبر ۱۹۲۶)

رفقای عزیز،

کمونیست‌های ایتالیایی و تمامی کارگران آگاه کشورمان همواره بحث‌های شما را با بذل توجه فراوان دنبال کرده‌اند. در آستانه‌ی هر کنگره و هر کنفرانس حزب کمونیست روسیه، ما همواره مطمئن بوده‌ایم که، علیرغم تندی پلمیک‌ها، وحدت حزب در خطر نیست. نیز مطمئن بودیم که با رسیدن به یک همگنی عالی‌تر ایدئولوژیک و ارگانیک از طریق چنین بحث‌هایی، حزب آمادگی و تسلیح هرچه بهتری برای غلبه بر مشکلات فراوانی که در امر اعمال قدرت در یک دولت کارگری نهفته است، خواهد داشت.

امروز، در آستانه‌ی کنفرانس پانزدهم‌تان، [۲] ما از اطمینان خاطر قبلی برخوردار نیستیم، بلکه بسیار مضطربیم. به نظر ما، موضع کنونی بلوک اپوزیسیون و تندی پلمیک‌ها در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، مداخله‌ی احزاب برادر را طلب می‌کند. و دقیقاً همین

---

۲- این نامه‌ی سرپیسته که در تاریخ ۱۴ اکتبر ۱۹۲۶ توسط گرامشی، و به‌نماینده‌ی از سوی دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا نوشته و امضاء شده بود، برای پالمیرو تولیاتی در مسکو ارسال شد که در آنزمان حزب کمونیست ایتالیا در هیئت اجرائی انترناسیونال را نمایندگی می‌کرد. متن این نوشته برای نخستین بار در آوریل ۱۹۳۸ توسط انجلو تاسکا در مجله‌ی *Problemi della Rivoluzione Italiana* انتشار یافت و بعداً در شمار متعددی از مجموعه نوشته‌های گرامشی، بازنشر یافت.

۳- کنفرانس پانزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۶ افتتاح شد.

اعتقاد عمیق است که ما را وادار می‌سازد تا این نامه را برای شما ارسال کنیم. ممکن است انزوایی که حزب ما مجبور به زندگی در آن است، ما را به بزرگنمایی خطرات مربوط به وضعیت داخلی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوق داده باشد. مع الوصف، قضاوت‌های ما در مورد پیامدهای بین‌المللی این وضعیت، اغراق‌آمیز نیست و ما به‌عنوان انترناسیونالیست باید به وظیفه‌ی خود عمل کنیم.

وضعیت داخلی حزب برادر ما، اتحاد جماهیر شوروی، متفاوت و بسیار جدی‌تر از بحث‌های قبلی به نظر می‌رسد، زیرا ما شاهد تحقق و تأیید انشعاب در ارگان مرکزی حزب لنینیستی هستیم، ارگانی که همیشه رهبری‌کننده‌ی اصلی حزب و انترناسیونال بوده است. انشعاب از این نوع، صرف‌نظر از نتایج عددی آن در آرای کنگره، ممکن است جدی‌ترین عواقب را بدنبال داشته باشد، نه فقط چنانچه اپوزیسیون اقلیت از پذیرش تام و تمام اصول اساسی نظم و انضباط انقلابی در درون حزب سر باز زند، بلکه چنانچه این اپوزیسیون در جریان مبارزات خود، پا را از حد و حدود معینی که فراتر از هر دموکراسی رسمی است، فراتر نهد. [۴]

یکی از با ارزش‌ترین آموزه‌های لنین این بوده است که ما باید قضاوت‌های دشمنان طبقاتی خود را عمیقاً مطالعه کنیم. خُب، رفقای عزیز، واقعیت این است که روزنامه‌ها و برجسته‌ترین دولت‌مردان بورژوازی بین‌المللی به دقت ماهیت ارگانیک درگیری در هسته‌ی اساسی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را بررسی می‌کنند، آنها روی انشعاب در حزب برادر ما حساب می‌کنند، و متقاعد شده‌اند که این امر منجر به فروپاشی و مرگ تدریجی دیکتاتوری پرولتاریا خواهد شد، که این انشعاب به چنان فاجعه‌ای برای انقلاب منجر خواهد شد که تهاجمات و شورش‌های گارد سفید نتوانست به آن منجر گردد.

احتیاط خونسردانه‌ی مطبوعات بورژوازی در تحلیل وقایع کنونی در روسیه، و نیز این واقعیت که آنها تا آنجا که ممکن است تلاش می‌کنند از حرافی‌های تند و تیزی که در گذشته به‌راه

---

۴- شکل‌گیری بلوک اپوزیسیون اقلیت - در مقابل جناح اکثریت استالین و بوخارین - که از سوی زینوویف، کامنف و تروتسکی رهبری می‌شد از طریق نامه به کمیته مرکزی حزب بین ۱۲ تا ۲۳ جولای ۱۹۲۶ ابلاغ شده بود. دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا از طریق تولیاتی، که در آنزمان در جلسات کمیته مرکزی حزب بلشویک حضور داشت، از شدت مناقشات فی‌مابین دو جناح با خبر شده بود.

می‌انداختند اجتناب ورزند، نشانه‌هایی هستند که باید رفقای روس را به تعمق وادارد و آنها را نسبت به مسئولیت خود، بیشتر آگاه سازد.

علاوه بر آن، بورژوازی بین‌المللی، انگیزه‌ی دیگری نیز برای حساب باز کردن روی انشعاب احتمالی یا تشدید بحران داخلی در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی دارد. دولت کارگری در روسیه عمری ۹ ساله دارد. واقعیت آن است که تنها اقلیت کوچکی از طبقه کارگر و حتی از خود احزاب کمونیست در کشورهای دیگر قادرند تحول کامل انقلاب را در کل تجسم کنند و حتی در ریز امور و جزئیاتی که زندگی روزمره‌ی دولت شوراها را تشکیل می‌دهند، تداوم خط سرخی را که به چشم‌انداز کلی ساختمان سوسیالیسم می‌انجامد، بیابند. و این موضوع، نه تنها در کشورهایی که در آنها آزادی تجمع وجود ندارد و آزادی مطبوعات کاملاً سرکوب شده یا تحت محدودیت‌های بی‌سابقه‌ای قرار دارد مانند ایتالیا (جایی که دادگاه‌ها چاپ کتاب‌های تروتسکی، لنین، استالین، زینوویف و در نهایت حتی مانیفست کمونیست را ممنوع و آنها را مصادره کرده‌اند) مصداق دارد، بلکه حتی در کشورهای که در آنها احزاب ما آزادند تا اطلاعات مکفی در اختیار اعضاء خود و به‌طور کلی در اختیار توده‌ها قرار دهند نیز صدق می‌کند. در این کشورها، توده‌های وسیع مردم نمی‌توانند بحث‌هایی را که در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی انجام می‌شود درک کنند، به‌ویژه زمانی که به خشونت کنونی منجر می‌شود و نه یک جنبه از جزئیات امور، بلکه کل خط سیاسی حزب را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نه تنها توده‌های کارگر به‌طور کلی، بلکه خود توده‌های حزبی ما نیز می‌بینند و خواهان آنند که در جمهوری شوراها و در حزبی که در حکومت است، واحد رزمنده‌ی متحدی را ببینند که به‌طور عمومی در راستای سوسیالیسم عمل می‌کند. و تنها به همین دلیل و از این منظر است که آنها، به‌طور داوطلبانه و به‌عنوان یک واقعیت تاریخی ضروری، می‌پذیرند که حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی شایسته است حزب هدایت‌گر انترناسیونال باشد، که امروز فقط جمهوری شوروی و حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی است که عنصری تنومند از سازماندهی و انگیزه‌ی انقلابی را تشکیل می‌دهد.

احزاب بورژوازی و سوسیال‌دمکرات به همین دلیل از منازعات و درگیری‌های داخلی در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوءاستفاده می‌کنند. آنها می‌خواهند علیه نفوذ انقلاب



روسیه، علیه وحدت انقلابی‌ئی که در سراسر جهان حول حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی شکل می‌گیرد، مبارزه کنند.

رفقای عزیز، بسیار حائز اهمیت است که در کشوری مانند ایتالیا، نهادهای دولتی و حزبی فاشیسم توانسته‌اند هر نوع تجلی چشمگیر حیات مستقل توده‌های عظیم کارگران و دهقانان را خرد کنند، حائز اهمیت است که روزنامه‌های فاشیستی، به‌ویژه در شهرستان‌ها، مملو از مقالاتی است که از نظر فنی به‌خوبی جهت تبلیغات فراهم آمده، و با حداقل لفاظی و لحن اهانت‌آمیز، در صدد آنند تا به‌طور عینی نشان دهند که طبق بیانات خود رهبران شناخته‌شده‌ی بلوک اپوزیسیون حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، هم‌اکنون دولت کارگری، بنا بر همه‌ی شواهد، در حال دگرذیسی به یک دولت ناب سرمایه‌داری است، و اینکه، بنا بر ملاحظات فوق، در دوئل جهانی بین فاشیسم و بلشویسم، فاشیسم پیروز خواهد شد. این کمپین به‌خوبی نشان می‌دهد که جمهوری شوروی در میان توده‌های وسیعی از مردم ایتالیا - علی‌رغم اینکه شش سال است در برخی مناطق جز اندکی ادبیات غیرقانونی حزبی، اطلاعات دیگری دریافت نکرده‌اند - چقدر از حمایت و همدردی برخوردار است. نیز نشان می‌دهد که فاشیسم، که به‌خوبی از وضعیت فعلی داخلی ایتالیا آگاه است، آموخته است چگونه روی توده‌ها کار کند و سعی نماید از موضع سیاسی بلوک اپوزیسیون استفاده کرده و با اتکاء به آن، خصومت شدید کارگران نسبت به حکومت موسولینی را به‌طور قطعی در هم بشکند و دست‌کم، ذهنیتی را در جامعه پدید آورد که در آن، فاشیسم، علی‌رغم مظالم و فجایع ذاتی‌اش، به‌عنوان یک ضرورت تاریخی اجتناب‌ناپذیر به نظر برسد.

ما معتقدیم که در چارچوب انترناسیونال، این حزب ما است که بیشترین عواقب را از وضعیت وخیم در درون حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی متحمل می‌شود. و نه صرفاً به دلایلی که در بالا بدان اشاره شد، که بعبارتی بیرونی هستند، بلکه این وضعیت وخیم، شرایط عمومی تحول انقلابی در کشور ما را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شما می‌دانید که همه‌ی احزاب انترناسیونال، انبوهی از تعصبات و انگیزه‌های ایدئولوژیک را از خط سوسیال‌دموکراسی قدیمی و از سنت‌های مختلف ملی موجود در هر کشور (آنارشویسم، سندیکالیسم و غیره) به ارث برده‌اند که عامل همه‌ی انحرافات از راست و چپ است. در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از

پنجمین کنگره‌ی جهانی، احزاب ما از پس تجربه‌ای دردناک، از پس بحران‌هایی دردناک و تضعیف‌کننده، داشتند به ثبات مؤثر لنینیستی دست می‌یافتند و در حال تبدیل شدن به احزاب واقعی بلشویک بودند. کادرهای پرولتری ما در درون طبقه، یعنی در کارخانه‌ها، پرورش می‌یافتند. عناصر روشنفکر در معرض گزینشی دقیق و در معرض آزمون مشقت‌بار کار عملی در میدان عمل قرار می‌گرفتند.

نوسازی ساختار تشکیلاتی در احزاب انترناسیونال، تحت هدایت حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی و با الهام از ساختار متحد آن، و با الهام از همه‌ی رهبران بزرگ آن، در حال انجام بود. شدت بحران کنونی و تهدید انشعاب، چه آشکارا و چه نهانی، روند توسعه و بازسازی احزاب ما را فلج می‌کند، انحرافات راست و چپ را متبلور می‌سازد و موفقیت اتحاد ارگانیک حزب جهانی کارگران را یکبار دیگر به تعویق می‌اندازد. و درست از همین جنبه نیز هست که ما وظیفه‌ی بین‌المللی خود می‌دانیم که توجه مسئول‌ترین رفقای حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را به این موضوع جلب نمائیم. رفقا، در این ۹ سال تاریخ جهان، شما عامل سازماندهی و ترویج نیروهای انقلابی در همه کشورها بوده‌اید. نقشی که شما ایفاء کرده‌اید از نظر وسعت و عمق، در کل تاریخ بشریت بی‌سابقه است. اما امروز شما دارید ثمره‌ی کار خودتان را نابود می‌کنید، شما در حال تجزیه و به نابودی کشاندن نقش رهبری‌کننده‌ی هستید که حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری لنین به دست آورده بود. به نظر ما، شور تند و تیز پرداختن به مسائل روسیه باعث می‌شود که شما از دیدن جنبه‌های بین‌المللی این مسائل غافل بمانید، که فراموش کنید که وظایف شما به‌عنوان مبارزان روس فقط در چارچوب منافع پرولتاریای بین‌المللی می‌تواند و می‌باید تحقق یابد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا، تمام مشکلاتی که اکنون در حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی مطرح است را بدون اتلاف وقت و با کمال دقت بررسی کرده است. سوالاتی که امروز در مقابل شما قرار دارند ممکن است فردا در مقابل ما قرار گیرند. در کشور ما نیز توده‌های روستایی، اکثریت جمعیت شاغل را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر، مشکلات ذاتی هژمونی پرولتاریا در کشور ما به شکل آشکارا غامض‌تر و حادث‌تری نسبت به روسیه مقابل ما قرار خواهد گرفت، زیرا تراکم جمعیت روستایی در ایتالیا بسیار بیشتر است، زیرا دهقانان ما سنت

سازمانی بسیار غنی‌ئی دارند و همواره توانسته‌اند گران‌وزنی و ویژه‌ی مبارزات توده‌ای را در حیات سیاسی‌ملی ملموس سازند، زیرا در کشور ما، ساختار تشکیلاتی کلیسا سنتی دو هزار ساله دارد و نسبت به سایر کشورها، در عرصه‌ی تبلیغاتی و نیز سازماندهی دهقانان از مهارتی ویژه و غیرقابل مقایسه برخوردار است. اگر چه درست است که صنعت در کشور ما توسعه‌یافته‌تر است و پرولتاریا از پایگاه مادی قابل توجهی برخوردار است، اما نباید فراموش کرد که این صنعت، از مواد خام لازم برخوردار نیست و لذا خود را بیشتر در معرض بحران می‌بیند. بنابر این، پرولتاریا تنها در صورتی می‌تواند نقش رهبری‌کننده‌ی خود را ایفاء نماید که روحیه‌ی از خودگذشتگی بیشتری از خود نشان دهد و به‌طور کامل از تمام پس‌مانده‌های رفرمیستی یا سندیکالیستی صنف‌گرائی (corporatism) رها گردد.

دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا بحث‌های شما را از این دیدگاه واقع‌گرایانه، و به اعتقاد ما لنینیستی، بررسی کرده است. ما تا اینجا، نظر حزب را صرفاً حول مسئله‌ای اکیداً انضباطی؛ یعنی رعایت انضباط از سوی جناح‌ها، بیان کرده‌ایم. چرا که خواهان آنیم که به توصیه‌نامه‌ای که خود شما بعد از کنگره‌ی چهاردهم [۵] ابلاغ کردید پایبند بمانیم مبنی بر اینکه، مباحث داخلی و مربوط به روسیه را به بخش‌های دیگر بین‌الملل حواله نکنیم. ما در این مقطع، اعلام می‌کنیم که اساساً خط سیاسی اکثریت مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را درست می‌دانیم و اکثریت حزب ایتالیا هم، چنانچه طرح و پرداختن به این موضوع ضروری گردد، همین موضع را در قبال این موضوع اتخاذ خواهد کرد. ما مایل نیستیم و غیرضروری می‌دانیم که با شما و رفقای بلوک اپوزیسیون وارد مباحث تهییجی و تبلیغی شویم. بنابر این، لیستی هم از تمامی سؤالات مشخص در این رابطه و پاسخ یا موضع خود در قبال آنها، ردیف نخواهیم کرد. اما تکرار می‌کنیم که، از اینکه رفتار اپوزیسیون بر کل خط سیاسی کمیته مرکزی حزب تأثیر می‌گذارد و گُنه آموزه‌های لنینیستی و فعالیت سیاسی حول وحدت حزبی را نشانه می‌رود، متأثریم. در اینجا، این اصل رهبری پرولتاریا و عملکرد آنست که زیر سؤال می‌رود؛ در اینجا، این روابط بنیادین اتحاد بین کارگران و دهقانان است که مخدوش می‌گردد و به خطر می‌افتد؛ یعنی ارکان دولت کارگری و انقلاب.

---

۵- کنگره‌ی چهاردهم حزب کمونیست شوروی در تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۲۵ اختتام یافت.

رفقا، هرگز در تاریخ چنین نبوده است که طبقه‌ی حاکمی، در مجموع، شرایط زیستی و موقعیت نازل‌تری نسبت به عناصر و اقشار خاص طبقه‌ی تحت حاکمیت خود، داشته باشد. تاریخ، این جایگاه متناقض؛ این تناقض بی‌سابقه را برای پرولتاریا رزرو کرده است. در این تناقض، بزرگترین مخاطرات سر راه دیکتاتوری پرولتاریا قرار گرفته است، به‌ویژه در کشورهای که در آن، سرمایه‌داری وسیعاً توسعه نیافته و نتوانسته است نیروهای مولد را متحد سازد. و از همین تضاد است که، در جایی دیگر و از برخی جهات، در شماری از کشورهای سرمایه‌داری که در آنها پرولتاریا به‌طور عینی به فانکسیون اجتماعی بالایی دست یافته نیز، رفرمیسم و سندیکالیسم، و روحیه‌ی صنف‌گرایانه و قشربندی اشرافیت کارگری نشأت می‌گیرد. مع‌الوصف، اگر پرولتاریا با قربانی کردن منافع صنفی خود بر این تناقض غلبه نکند، نمی‌تواند به طبقه‌ی حاکم تبدیل شود؛ اگر با وجود تبدیل شدن به طبقه‌ی حاکم، منافع فوری خود را فدای منافع عمومی و ثابت طبقه نکند، نمی‌تواند هژمونی و دیکتاتوری خود را حفظ نماید.

صد البته، هوچی‌گری و عوام‌فریبی در این مورد آسان است؛ به راحتی می‌توان روی جنبه‌های منفی این تضاد گیر داد و مثلاً گفت: «آیا شما کارگران یه لا قبا و گُشنه اینجا حاکمید، یا آن گردن کلفت‌های پالتوی خز پوش نپ که از همه‌ی نعمات دنیا برخوردارند؟»<sup>[۶]</sup> رفرمیست‌ها هم - پس از تکانی انقلابی که انسجام و انضباط توده‌ها را افزایش داده اما کارگران را فقیرتر کرده است - می‌گویند: «چرا مبارزه کردید، چرا جنگیدید؟ حالا شما در موقعیتی بدتر و فقیرتر از قبل قرار گرفته‌اید.» هوچی‌گری در این زمینه آسان، و پرهیز از هوچی‌گری سخت است، چرا که خود مسئله بر مبنای روحیه‌ی صنف‌گرایانه و نه بر مبنای لنینیسم مطرح گردیده؛ یعنی نه از موضع هژمونی پرولتاریا، نه از موضع طبقه‌ای که از نقطه‌نظر تاریخی، اکنون برخلاف قبل، خود را در مقام و موقعیتی مشخص می‌بیند.

از نظر ما، نکته‌ی اساسی مباحثات شما مربوط است به ریشه‌ی اشتباهات بلوک اپوزیسیون، و منشأ خطرات نهفته‌ی موجود در فعالیت اپوزیسیون. در بطن ایدئولوژی و عملکرد بلوک

---

۶- طرح نپ یا «سیاست اقتصادی نوین» در روسیه از سوی لنین پس از کنگره حزب کمونیست این کشور در مارس ۱۹۲۱ به اجرا درآمد که در نتیجه آن، تجارت محصولات زراعی بخشاً لیبرالیزه شد.

اپوزیسیون، کل سنت سوسیال دموکراسی و سندیکالیستی تماماً از نو زاده شده است، سنتی که تا این مقطع، مانع از سازماندهی پرولتاریای غرب به عنوان طبقه حاکم، گردیده است.

تنها یک اتحاد استوار و یک انضباط مستحکم در حزب حاکم بر دولت کارگری می تواند هژمونی پرولتاریا را در رژیم نپ تضمین کند، یعنی در تکامل تمام و کمال تضادی که پیشتر به آن اشاره کردیم. اما وحدت و انضباط در این مورد نمی تواند مکانیکی و قهری باشد؛ بلکه باید وفادارانه و از روی اعتقاد باشد و نه از جنس و جنم یک اسیر جنگی دربند یا واحدی از نیروهای دشمن که محاصره شده و فقط به فرار یا یورش غافلگیرانه، فکر می کند.

رفقای عزیز، این آن چیزی است که می خواستیم با روحیه ای دوستانه و برادرانه به شما بگوییم، هرچند که ما برادر کوچکتر شمائیم. رفقا زینوویف، تروتسکی و کامنف به طور مصرانه در آموختن انقلاب به ما یاری رسانده اند، آنها گاهاً ما را با حرارت و حدت، اصلاح کرده اند. آنها در زمره ی آموزگاران ما بوده اند. ما در اینجا به ویژه این رفقا را مورد خطاب قرار می دهیم زیرا آنها مسئول اصلی وضعیت فعلی هستند، و زیرا که می خواهیم اطمینان حاصل کنیم که اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست USSR در این جدال، قصد تار و مار کردن آنها را ندارند و راضی است تا از اقدامات تند اجتناب کند. وحدت در درون حزب برادر ما در روسیه برای پیشرفت و پیروزی نیروهای انقلابی جهان ضروری است. در راستای همین ضرورت، هر کمونیست و انترناسیونالیستی باید آماده باشد تا بزرگترین فداکاری ها را بجا آورد. خسارات ناشی از خطای یک حزب متحد به راحتی قابل رفع است؛ حال آنکه، خسارات ناشی از یک انشعاب، یا وضعیت دامنه دار یک انشعاب در خفا، ممکن است جبران ناپذیر و مرگبار باشد.

**با درودهای کمونیستی،**

**دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا**

**آنتونیو گرامشی**

## پاسخ شخصی تولیاتی به نامه‌ی ارسالی گرامشی

(۱۸ اکتبر ۱۹۲۶)

آنتونیوی عزیز، به‌طور خیلی خلاصه این نامه را برایت می‌نویسم تا نظرم را راجع به نامه‌ی دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست USSR بیان کنم. من با نامه‌ات، بنابه دلایلی که به‌طور فهرست‌وار بر خواهم شمرد، موافق نیستم.

۱) ایراد اساسی نامه‌ی مزبور در فورمول‌بندی آن است. به این معنا که در این نامه، مسئله‌ی انشعابی که در هسته‌ی مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی رخ داده است در صدر قرار گرفته، در حالیکه درستی یا نادرستی خطی که اکثریت کمیته مرکزی دنبال می‌کند در جایگاه دوم، یعنی همچون موضوعی ثانوی، مطرح گردیده است. این نوع از برخورد، وجه‌مشخصه‌ی روشی است که بسیاری از رفقا در احزاب کمونیست در ممالک غرب بر مبنای آن، مسائل و مشکلات حزب کمونیست اتحاد شوروی را مورد ملاحظه و قضاوت قرار می‌دهند، اما این روش، مسائل و مشکلات مورد بحث را به‌طور دقیق فورمول‌بندی نمی‌کند. شکی نیست که امر وحدت در هسته‌ی رهبری حزب کمونیست روسیه از ارزش و اهمیتی غیرقابل‌مقایسه با مسئله‌ی وحدت در هسته‌ی مرکزی سایر احزاب برخوردار است. این ارزش و اهمیت ناشی از وظیفه‌ی تاریخی‌ئی است که با تأسیس انترناسیونال بر دوش رهبری حزب کمونیست روسیه قرار گرفته است. با این وصف، و صرف‌نظر از عظمت این وظیفه، این مطلب نباید ما را به آن سمت سوق دهد که مسائل کنونی در حزب کمونیست روسیه را بر مبنای خطی غیر از خط مبتنی بر اصول و مواضع سیاسی، مورد قضاوت قرار دهیم. خطر نهفته در موضع اتخاذی در نامه‌ات، خطری‌ست بزرگ چرا که، احتمالاً از این پس، وحدت در گارد لنینی پیشین، به‌طور

پیوسته و دایمی دست‌یافتنی نیست و یا بسیار مشکل است. در گذشته، بزرگترین عنصر و عامل این نوع از وحدت، وجهه و اتوریته‌ی شخصی کلان‌قدر لنین بود.

این عنصر اما، عنصری جایگزین‌پذیر نیست. لذا خط حزب، بر اساس و از طریق تبادل نظر و مباحثه تعیین خواهد شد. ما باید عادت کنیم که بر اعصاب‌مان مسلط بوده و بر آن باشیم تا رفقایمان در قاعده‌ی حزب نیز بر اعصاب خود مسلط باشند. نیز باید اینرا در درون خود و در میان فعالین حزب باب کنیم که مسائل و مشکلات موجود در روسیه را بشناسیم تا بتوانیم آنها را بر اساس اصول و مواضع سیاسی، مورد قضاوت قرار دهیم. کمکی که سایر احزاب انترناسیونال باید به حزب کمونیست روسیه بکنند بررسی مسائل روسیه است، نه خواهش و تمنا جهت تأمین وحدت در هسته‌ی مرکزی حزب کمونیست این کشور. بنابر این، آنچه در رابطه با نیاز به مداخله‌ی سایر احزاب در درگیری میان کمیته مرکزی و اپوزیسیون مطرح کرده‌ای، صحیح است. اما این مداخله، تنها می‌تواند به صورت تشریک مساعی بر مبنای تجارب انقلابی صورت گیرد، تا از این طریق، خط دقیق لنینیستی را در حل و فصل مسائل روسیه تثبیت کنیم و جا بیاندازیم. چنانچه این مداخله، نقطه‌ی عزیمتی غیر از این اتخاذ کند، این خطر وجود خواهد داشت که بجای آنکه مفید واقع گردد، برعکس زیانبار باشد.

(۲) نتیجه‌ای که از نقطه‌ی عزیمت نامعقول نامه تو حاصل می‌شود آن است که در نیمه‌ی نخست نامه‌ات - یا به‌طور مشخص آنجا که به پیامدهایی که انشعاب در درون حزب روسیه (و هسته‌ی رهبری آن) می‌تواند برای جنبش کمونیستی در ممالک غرب به بار آورد اشاره می‌کنی - تو تمامی رفقای رهبری در حزب روسیه را به یکسان خطاب قرار می‌دهی، و بین رفقای که در رهبری کمیته مرکزی هستند و رهبران اپوزیسیون فرقی قائل نیستی.

در صفحه‌ی دوم از نامه‌ات، رفقای روس را ترغیب می‌کنی تا «تعمق نمایند و بر مسئولیت‌های خود آگاه باشند». در اینجا هیچ نشانی از تمایز میان دو گروه دیده نمی‌شود.

در صفحه‌ی ۶ می‌گویی: «و درست از همین جنبه نیز هست که ما وظیفه‌ی بین‌المللی خود می‌دانیم که توجه مسئول‌ترین رفقای حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را به این موضوع جلب نمائیم. رفقا، در این ۹ سال تاریخ جهان، شما عامل سازماندهی و ترویج نیروهای

انقلابی در همه کشورها بوده‌اید. نقشی که شما ایفاء کرده‌اید از نظر وسعت و عمق، در کل تاریخ بشریت بی‌سابقه است. اما امروز شما دارید ثمره‌ی کار خودتان را نابود می‌کنید، شما در حال تجزیه و به نابودی‌کشاندن نقش رهبری‌کننده‌ی هستید که حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی تحت رهبری لنین به دست آورده بود. به نظر ما، شور تند و تیز پرداختن به مسائل روسیه باعث می‌شود که شما از دیدن جنبه‌های بین‌المللی این مسائل غافل بمانید، که فراموش کنید که وظایف شما به‌عنوان مبارزان روس فقط در چارچوب منافع پرولتاریای بین‌المللی می‌تواند و می‌باید تحقق یابد.»

اینجا هم هیچ تمایزی، ولو اندک، در این میان دیده نمی‌شود. از این نحوه‌ی برخورد می‌توان این نتیجه را گرفت که دفتر سیاسی حزب کمونیست ایتالیا معتقد است که هر دو گروه مقصرند و هر دو گروه باید انضباط را رعایت کنند.

البته ناگفته نماند که در خاتمه‌ی نامه‌ات، این نحوه‌ی برخورد تصحیح شده. به این معنی که در آنجا زینوویف، کامنف و تروتسکی را مقصر اصلی این اوضاع دانسته و اضافه می‌کنی که «می‌خواهیم اطمینان حاصل کنیم که اکثریت کمیته مرکزی حزب کمونیست USSR در این جدال، قصد تار و مار کردن آنها را ندارد و رضایت می‌دهد تا از اقدامات تند اجتناب کند.»

اما صرف‌نظر از اینکه آیا بجاست تا مداخله در مباحث کنونی در روسیه را با این اسلوب به پیش بریم که کمیته مرکزی را هم قدری مقصر بشناسیم، صرف‌نظر از این واقعیت که چنین موضعی تنها می‌تواند تماما به سود اپوزیسیون تمام شود، صرف‌نظر از همه‌ی این ملاحظات، آیا برآستی می‌توان گفت که کمیته مرکزی هم، قدری مقصر است؟ به نظر من نه، این مطلب صحت ندارد. تلاش‌های به‌عمل‌آمده پیش از کنگره چهاردهم حزب در جهت رسیدن به تفاهم، و از آن مهمتر، سیاست اتخاذی پس از این کنگره نیز - که سیاستی مدبرانه بود و به هیچ وجه نمی‌توان آنرا کور و یک‌جانبه دانست - همگی اینرا اثبات کرده‌اند. تا آنجا که به حیات داخلی حزب مربوط می‌گردد، باید گفت که جناح میانی در حزب روسیه به همان اندازه در دامن‌زدن به این مجادلات، در دامن‌زدن به جناح‌بازی اپوزیسیون و نیز در حدت‌یابی بحران‌ها مقصر است که جناح میانی در حزب ایتالیا در دامن‌زدن به جناح‌بازی بوردیگا، در شکل‌گیری و فعالیت Committee of Intesa و غیره، مقصر بود. شکی نیست که حیات درونی حزب



کمونیست اتحاد شوروی با دقت و سختگیری آمیخته است. اما این امریست اجتناب‌ناپذیر. و چنانچه احزاب کمونیست در غرب بخواهند پا در میانی کنند تا این دقت و سختگیری را از میان بردارند، آنها مرتکب خطائی جدی خواهند شد. چرا که در این صورت، دیکتاتوری پرولتاریا واقعا می‌تواند به مخاطره افتد.

بنابر این، به نظر من نیمه‌ی اول نامه‌ات و همچنین نتیجه‌گیری‌های مرتبط با آن، از نقطه‌نظر سیاسی اشتباه است. و این اشتباه، نکات درست و مثبت در نامه‌ات (و حتی در همان بخشِ نخست نامه) را هم ضایع می‌کند.

یک نکته دیگر. این درست است که سایر احزاب باید اوج‌گیری و تشدید بحران در حزب کمونیست روسیه را مسئولانه دنبال کنند، و نیز درست است که آنها باید تلاش کنند تا آنجا می‌توانند از مُزمن شدن آن جلوگیری نمایند. بنابر این، بدیهی است که وقتی کسی با خط کمیته مرکزی موافق است، بهترین روش برای تشریک مساعی جهت غلبه بر بحران این است که او همسوئی خود با این خط را، بدون اما و اگر، بیان کند. اگر اپوزیسیون در روسیه روی حمایت برخی گروه‌های مخالف خارج از روسیه، و یا حتی در درون احزاب انترناسیونال، حساب باز نکرده بود، هرگز بر سر موضعی که پس از کنگره‌ی چهاردهم اتخاذ کرد باقی نمی‌ماند.

این امر نشان می‌دهد که اپوزیسیون از کوچک‌ترین تردیدها و نوسانات موجود در داوری گروه‌ها و احزابی هم که همسو با خط کمیته مرکزی قلمداد می‌شوند، بهره‌برداری خواهد کرد.

۳) در قطعاتی که در بالا نقل قول کردم، یعنی آنجا که توجه رفقای روس را به مسئولیت‌هایشان جلب می‌کنی، گفته می‌شود که آنها از درک جنبه‌های بین‌المللی مسایل روسیه غافل می‌شوند. در این عبارات، نکته‌ای که نادیده گرفته می‌شود این واقعیت است که پس از کنگره‌ی چهاردهم، مجادلات موجود در روسیه، از مسایلی عمدتا مربوط به روسیه، به مسایلی بین‌المللی مبدل شده بودند. نادیده گرفتن این واقعیت، این نکته را توضیح می‌دهد که چرا در نامه‌ات، بین‌المللی بودن این مسایل مطرح نمی‌شود، و این سومین ایراد جدی در نامه‌ی توست.

۴) نامه‌ی تو، وقتی از روند بلشویزه‌سازی پس از کنگره پنجم صحبت می‌کند، بیش از حد خوش‌بینانه است. و به نظر می‌رسد که تو متوقف‌شدنِ پروسه‌ی تثبیت سایر احزاب کمونیست را تنها ناشی از مجادلات موجود در روسیه می‌دانی. در اینجا هم قضاوتی ناقص و ارزیابی‌ئی نادرست ارائه می‌شود. از یکسو، باید اذعان نمود که یکپارچگی بلشویکی برخی از هسته‌های رهبری‌کننده‌ئی که متعاقب کنگره‌ی پنجم در رأس احزاب ما قرار گرفتند تماما تحت تأثیر عوامل خارجی (فرانسه، آلمان، لهستان) پدید آمده بود و جنبه‌ی بیرونی داشت، لذا بحران‌های بعدی اجتناب‌ناپذیر بودند. از سوی دیگر، نیز باید تصدیق کرد که این بحران‌ها، بیش از آنکه به مجادلات جاری در روسیه ربط داشته باشند، به دگرگونی وضعیت عینی و پیامدهای ناشی از آن در درون پیشاهنگان طبقه کارگر مربوط می‌شوند. بحران‌های موجود در روسیه نیز بی‌ربط با این دگرگونی نیستند، درست همانطور که تمامی بحران‌ها و مباحث قبلی نیز- برای مثال و به‌طور مشخص، مباحثی که با کنگره‌ی دهم خاتمه پیدا کرد و بیشترین شباهت را با بحران کنونی داراست- با این دگرگونی مرتبط‌اند.

۵) از طرف یگر، مضمون نامه‌ات نه تنها در رابطه با پیامدهای مجادلات موجود در روسیه، بلکه به‌طور کلی در رابطه با قابلیت پیشاهنگ پرولتاریا در تشخیص و فهم خط حزب کمونیست روسیه و در فهماندن این خط به توده‌های کارگر، بدبینانه است. به همین دلیل هم هست که تو راجع به پیامدهای زیانبار مجادلات روسیه در درون پرولتاریای غرب زیادی اغراق می‌کنی، و این بدبینی تو این ذهنیت را ایجاد می‌کند که گویا تو خط حزب را در مجموع درست نمی‌دانی. حال آنکه، اگر این خط صحیح است و با شرایط عینی انطباق دارد، آنگاه ما باید بتوانیم تا توده‌ها را هم به ارزش این خط آگاه سازیم، باید بتوانیم توده‌ها را، علیرغم وجود این مجادلات، حول انقلاب روسیه و حزب بلشویک بسیج کنیم. حزب بلشویک از مجرای همین گونه مجادلات و انشعاب‌ها توانست جایگاه رهبری پرولتاریای روسیه را کسب نماید. اینطور به نظر می‌رسد که تو امروز نقش تاریخی حزب روسیه و انقلاب در این کشور را با نگاهی از بیرون می‌فهمی و درک می‌کنی. در عالم واقعیت، این صرفاً وحدت در هسته‌ی رهبری (که هرگز هم وحدتی مطلق نبوده است) نبود که حزب روسیه را در مقام سازمانده و نیروی پیش‌برنده‌ی جنبش انقلابی جهانی در دوران پساجنگ قرار داد، بلکه این واقعیت که حزب روسیه توانست

طبقه کارگر را در تسخیر قدرت رهبری کند و در قدرت باقی بماند، این حزب را در چنین مقامی قرار داد.

آیا خط کنونی حزب، شکست و درماندگی در انجام این وظیفه‌ی تاریخی را محکوم می‌کند یا خیر؟ اگر نخواهیم یگراست آب به آسیاب بحث‌های اپوزیسیون بریزیم، آنگاه می‌بایست مسئله‌ی موقعیت حزب روسیه در جنبش کارگری بین‌المللی را از این زاویه و بدین شکل مطرح کنیم.

اینها یکسری ملاحظات بود که با تعجیل فورموله کردم. البته این ملاحظات، به نظر من، ملاحظات اساسی است. نظرت را راجع به موضوعاتی که مطرح کردم به من اطلاع بده.

**با دروهای برادرانه،**

**پالمیرو تولیاتی**

## پاسخ گرامشی به تولیاتی

(۲۶ اکتبر ۱۹۲۶)

هرکول عزیز،

نامه‌ی مورخ ۱۸ اکتبر تو را دریافت کردم. اینجا از جانب خودم جواب می‌دهم، هرچند که خوشنودم که نظر سایر رفقا را بیان می‌کنم.

استدلال‌هایی که در نامه‌ات مطرح کرده‌ای به نظرم خیلی انتزاعی و الگو وار آمد. نقطه‌ی عزیمت ما - که به عقیده‌ی من دقیق به نظر می‌رسد - این است که در کشور ما نه فقط حزب - بمثابه تشکل‌هایی فنی - بلکه همچنین توده‌های عظیمی از کارگران وجود دارند که از نقطه‌نظر سیاسی به شکلی ناهمگون و متناقض لایه‌بندی شده‌اند اما در مجموع میل به وحدت دارند. موجودیت حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، همراه با فعالیت واقعی این حزب، و نیز ایمان عمومی به اینکه USSR در مسیر سوسیالیسم گام برمی‌دارد، از جمله امیدبخش‌ترین عناصر روند وحدت‌یابی است. مادامیکه احزاب ما مجموعه‌ی یکپارچه‌ای از عملکردهای USSR را نمایندگی می‌کنند تأثیر تعیین‌کننده‌ای هم بر تمامی اقشار و لایه‌های سیاسی دارند، و علیرغم روبناها و ساختارهای متناقض، گرایش رو به رشد به سمت وحدت را در عرصه‌ی تاریخی بنیاداً مساعدی نمایان می‌سازند.

با این وجود، نیازی نیست که معتقد باشیم که این عنصر - عنصری که حزب کمونیست USSR را به موثرترین سازمانده توده‌ای که تاریخ تاکنون به خود دیده بدل می‌سازد - هم‌اکنون شکل و قالبی تثبیت‌یافته و قطعی به خود گرفته است. بلکه درست برعکس، این عنصر همچنان ناپایدار و بی‌ثبات است. نباید فراموش کنیم که انقلاب روسیه ۹ سال است که موجودیت دارد، و نیز اینکه عملکرد کنونی آن، ملغمه‌ای از عملکردهای بخش‌های سیاسی و

حکومتی است که تنها سطح بالایی از آگاهی سیاسی و تئوریک قادر است آنرا بمثابه یک کلیت، و در حرکت کلی اش به سمت سوسیالیسم، درک نماید. نه فقط برای توده‌های وسیع کارگران، بلکه برای بخش قابل توجه‌ای از اعضاء احزاب ما در غرب نیز۔ که از توده‌ها صرفاً از حیث گام رادیکال اولیه در راستای آگاهی سیاسی قوام یافته، متمایز می‌گردند۔ حرکت کلی انقلاب روسیه بدرستی در این واقعیت متجلی می‌گردد که حزب در روسیه به شیوه‌ای متحدانه پیش می‌رود؛ که چهره‌های معروفی که توده‌ها می‌شناسند و به دیدن آنها عادت کرده‌اند، با هم کار می‌کنند و با هم به پیش می‌روند. بنابر این، مسئله‌ی وحدت، نه فقط در درون حزب در روسیه بلکه در هسته‌ی لنینیستی آن، مهم‌ترین مسئله در سطح بین‌المللی است. و از نگاه و زاویه‌ی دید توده‌ها این مطلب، همچنین مهم‌ترین مسئله در این دوره از روند حاد و ناپایدار به سوی وحدت است.

این ممکن و محتمل است که در شرایط کنونی، وحدت۔ حداقل در شکل و قالبی که قبلاً موجود بود۔ قابل دوام نباشد. اینهم درست است که با همه‌ی این اوصاف، جهان زیر و رو نخواهد شد، و اینکه ضروری‌ست تا رفقای خود و توده‌ها را برای شرایط جدید آماده کنیم. اما هیچ کدام از اینها، نافی این مسئولیت تخلف‌ناپذیر و مسلم ما نیست که به‌طور فعالانه، ضمیر سیاسی رفقای روس را به خطرات و ضعف‌هایی که رفتار آنها در حال پدید آوردن است، جلب کنیم. چنانچه به‌طور منفعلانه اجازه دهیم که یک عمل انجام‌شده روی دهد و ما آنرا همچون امری ضروری و مقدر توجیه کنیم، آنگاه به انقلابیونی بی‌مایه و بی‌مسئولیت مبدل خواهیم شد.

اینکه تحقق چنین مسئولیتی از سوی ما۔ به‌شکلی تبعی۔ می‌تواند به نفع اپوزیسیون تمام شود نباید ما را چندان نگران سازد. در واقع، هدف ما این است که به امر پیدایش و حفظ برنامه‌ای یگانه و متحد یاری رسانیم که در آن، شخصیت‌ها و گرایش‌ها گوناگون بتوانند دور هم جمع شوند و نیز وحدتی ایدئولوژیک بوجود آورند. فکر نمی‌کنم که در نامه‌مان۔ که مسلماً باید آنرا در کلیت‌اش و نه به‌طور بریده بریده خواند۔ هیچ جایی برای نگرانی در مورد خطر تضعیف موقعیت اکثریت کمیته مرکزی وجود دارد. مع‌الوصف، با در نظر گرفتن احتمال آن، در نامه‌ای که ضمیمه کرده‌ام این اختیار را به تو سپرده‌ام که متن نامه را از حیث فرم، جرح و تعدیل

کنی. [۷] می‌توانی با طیب خاطر دو بخشِ نامه را از هم تفکیک کنی و تأکید ما بر «مسئولیت» اپوزیسیون را در وهله‌ی نخست قرار دهی. این شیوه از استدلال از سوی تو، تأثیر مضطرب‌کننده‌ای بر من گذاشته.

باید بگویم که در ما هیچ نشانی از هراس‌افکنی نیست، آنچه هست تنها تعمق سنجیده و خونسردانه است. ما یقین داریم که دنیا به هیچ وجه به آخر نخواهد رسید. ولی به نظر من احمقانه است که تنها در صورتی که دنیا **قرار باشد** به آخر برسد باید حرکت کرد و به پیش رفت. به رغم همه‌ی اینها، هیچ حرف و کلامی ما را از این ایده باز نخواهد داشت که خط صحیح - یعنی خط لنینیستی - را در برخورد به مسئله‌ی روسیه دنبال می‌کنیم. خط لنینیستی شامل پیکار در جهت وحدت حزبی است، اما نه فقط وحدت بیرونی، بلکه وحدتی صمیمانه و اندرونی، وحدتی که قائم بر این است که در حزب، دو خط سیاسی که حول تمامی مسایل کاملاً با هم مخالفند، وجود نداشته باشد. هنگام برخورد با موضوعاتی که به جهت‌گیری سیاسی و ایدئولوژیک انترناسیونال مربوط می‌شود، که به هژمونی پرولتاریا ربط دارد - یعنی مفهوم اجتماعی دولت - نه فقط در ممالک ما، بلکه در روسیه نیز وحدت پرولتاریا شرطی حیاتی است.

تو جوانب بین‌المللی مسئله‌ی روسیه - که انعکاسی از واقعیت تاریخی پیوندهای توده‌های کارگران با نخستین دولت کارگری است - را با مسائل مربوط به سازماندهی بین‌المللی در حوزه‌ی اتحادیه‌ها و عرصه‌ی سیاست اشتباه گرفته‌ای. این دو حوزه از واقعیات، اگرچه کاملاً با یکدیگر موازی‌اند، اما در عین حال از هم مجزا هستند. معضلاتی که در اینجا با آن روبرو هستیم، و در سطح محدود تشکیلاتی شکل گرفته، تابعی است از نوساناتی که در گستره‌ی وسیع‌تر ایده‌ی رواج‌یافته در میان توده‌ها - مبنی بر اینکه وجهه‌ی حزب روسیه در نقاطی که حزب محبوبیت داشت رو به کاهش است - رخ می‌دهد. به مثابه یک متد، ما صرفاً سعی کردیم که از جنبه‌های غالباً عمومی مطلب صحبت کنیم. خواستیم تا از این طریق، از آلوده شدن به

---

۷- ضمیمه‌ی نامه خطاب به کمیته مرکزی حزب اتحاد جماهیر شوروی، یادداشتی است شخصی به تولیاتی که در آن گرامشی می‌نویسد: «آن را کپی و ترجمه کن و در صورت تمایل، اسامی ما را هم اضافه کن، هرچند که لازم نیست منتشر شود. با توجه به عجله‌ای که در تالیف آن صورت گرفته، می‌توانی متن را از نظر برخی تغییرات در جزئیات و شکل آن، بررسی کنی» (نامه‌ها، ۱۹۲۶-۱۹۰۸، نقل قول، صفحه ۴۵۴).

بحث‌های اسکولاستیکی که خیلی اوقات در برخی از دیگر احزاب روی می‌دهد و تمام جدیتِ مداخله‌ی آنها را بر باد می‌دهد، پرهیز کنیم.

بنابر این، برخلاف نظر تو، این واقعیت ندارد که ما نسبت به بلشویزه‌سازیِ واقعی احزاب در غرب زیادی خوش بین هستیم. روند بلشویزه‌سازی آنچنان کند و دشوار است که هر مانعی، ولو کوچک، آنرا از حرکت باز می‌دارد و یا از سرعت آن می‌کاهد. مباحثات موجود در روسیه و ایدئولوژیِ اپوزیسیون‌ها – از آنجا که اپوزیسیون‌ها در روسیه معرفِ تمامی تعصباتِ نشأت‌گرفته از صنف‌گرایی و سندیکالیسمی است که بر سنت‌های پرولتاریای غرب سایه افکنده و رشد و تعالیِ ایدئولوژیک و سیاسیِ آنان کند می‌سازد – نقش بزرگتری در این کاهش سرعت و یا توقف روند، بازی می‌کند. ملاحظات ما در آن نامه، تماماً بر علیه اپوزیسیون‌ها بود. درست است که بحران در حزب، و نیز در حزب روسیه، به وضعیت عینی ربط دارد. اما خب معنای آن چیست؟ لابد معنیِ آن این است که ما باید مبارزه را تعطیل کنیم و از تلاش برای تعدیل عناصر سوپژکتیو به نفع خود، دست بکشیم. اما بلشویسم، همچنین و دقیقاً، یعنی حفظ خونسردی و برخورداری از موضع قاطع ایدئولوژیک و سیاسی. از اینرو، ملاحظات تو بیهوده و فاقد ارزش است، برای مثال مورد شماره‌ی ۵ در نامه‌ات – نظر به اینکه بحث، مسلماً بر سر توده‌های وسیع بود و نه پیشاهنگام پرولتاریا. در نتیجه، و به تبع آن، وجود این معضل، که نه موضوعی بیهوده بلکه مرتبط با توده‌هاست، به‌ویژه با توجه به رفرمیسم – با گرایش‌اش به سمت صنف‌گراییِ طبقاتی: یعنی به سمت بی‌درکی از نقش رهبریِ پیشاهنگ؛ نقشی که باید آنرا به هر قیمت حتی به قیمت از خود گذشتگی حفظ کنیم – در ممالک غرب، در قیاس با روسیه، بسیار ریشه‌دارتر است. تو در نامه‌ات، شروط فنی‌ای که عملکرد بسیاری از احزاب در درون آن رشد می‌یابد؛ یعنی شروطی که پخش و انتشار عالی‌ترین مسائل تئوریک را جز در میان محافل کوچک کارگری مجاز نمی‌سازد، را فراموش کردی. تمامی استدلال‌های تو به «بروکراتیسم» آلوده است: اکنون، یعنی ۹ سال پس از اکتبر ۱۹۱۷، این دیگر امر تسخیر قدرت توسط بلشویک‌ها نیست که توده‌ها در غرب را به انقلاب می‌کشاند – چرا که این امر پیشاپیش رخ داده و ثمرات خود را به‌بار آورده است؛ بطوریکه امروز این ایمان ایدئولوژیک و سیاسی در میان توده‌ها زنده است (هر کجا که موجود است) که با تسخیر قدرت، پرولتاریا می‌تواند سوسیالیسم را برقرار سازد. اتوریته‌ی حزب به این ایمان بند است؛ ایمانی که نمی‌توان آنرا با

روش‌های آموزشی اسکولاستیکی به توده‌ها خوراند، بلکه تنها از طریق آموزش انقلابی باید القاء گردد؛ یعنی با این واقعیت سیاسی که حزب روسیه در کلیت‌اش بطور یکپارچه و واحد مجاب گردیده و پیکار می‌کند.

خالصانه متأسفم که نامه‌ی ما، همان اول از سوی تو درک نشد، و اینکه تو بر مبنای خطوط کلی نامه‌ی شخصی من، مترصد فهم هرچه بهتر آن نشدی. نامه‌ی ما در کلیت‌اش خطاری بود بر علیه اپوزیسیون‌ها؛ خطاری نه به شیوه‌ی دگماتیک، و دقیقاً از اینرو بسیار موثرتر و جدی‌تر نیز. از تو می‌خواهم که مطالبی که در اینجا گفتم را علاوه بر نامه‌ی شخصی قبلی‌ام و نیز متن ایتالیایی آن را، مجموعاً انتقال بده. [۸]

## با دروهای صمیمانه

### آنتونیو

---

۸- نامه‌ی ۱۴ اکتبر به کمیته مرکزی حزب اتحاد جماهیر شوروی ارسال نشد، اما به گفته‌ی خود تولیاتی: «این نامه توسط من به نیکلاس بوخارین، که در آن زمان رهبر هیئت حزب بلشویک در کمیته‌ی اجرائی انترناسیونال و طبیعتاً دبیر آن بود، تحویل داده شد. من فکر می‌کنم که بوخارین نامه را به دفتر سیاسی حزب بلشویک رساند» (رجوع کنید به ۲۰۰۰ صفحه گرامشی، ویرایش: G. Ferrata و N. Gallo، سنجشگر، میلان، ۱۹۶۴، جلد یک، صفحه ۸۲۷).



## رهنمودهایی جهت مطالعه‌ی مسائل روسیه

دولت کارگری، سال اول، شماره ۲، آوریل ۱۹۲۷، صفحات ۱۳۸-۱۲۵ [۹]

### یکم

مشکلی که عناصر مبارز در احزاب کمونیست اروپای غربی، چه در شکل بخشیدن به خطی صحیح، و چه در ارائه‌ی قضاوتی بلادرنگ و مشخص پیرامون مسائلی که از همان آغاز تسخیر قدرت، و به‌ویژه در سال‌های اخیر در حزب کمونیست اتحاد شوروی به بحث گذاشته شده، با آن روبرو بوده‌اند، عمدتاً، و به‌واقع تقریباً منحصراً، از دو عامل نشأت می‌گیرد. عامل نخست، در این باور رایج نهفته است که مسائل و مشکلاتی که در برابر پرولتاریا و حزب پرولتری پس از تسخیر قدرت قد علم می‌کنند، بنا به ماهیت خود، عمیقاً با مسائل و مشکلاتی که قبل از تصرف قدرت باید توسط پیشاهنگ پرولتاریا و توسط کل طبقه کارگر بررسی و حل و فصل گردند، فرق دارند. عامل دوم نیز، در این واقعیت نهفته است که برای یک دوره‌ی طولانی، مسائل مورد بحث در میان صفوف حزب روسیه خود را آشکار ساخته و از سوی ما، بطور منفرد و نه جمعی، مورد بررسی قرار گرفته‌اند، اما صرفاً در ارتباط با وضعیت عینی مقطعی که این مسائل در آنها بروز پیدا کرده و در ارتباط با رهنمودی که در آن رابطه مطرح شده، و نه در پیوند با یک خط سیاسی عمومی از سوی حزب روسیه، خطی که کنکاش در راستای آن، تلاش در دفاع از آن، و مبارزه برای تثبیت‌اش، اساس و بنیان تمامی مباحث را تشکیل می‌داد. عواقب هنگفت این دو عامل، که من آنها را دو انحراف قلمداد می‌کنم، موضعی است که از سوی برخی رفقا در احزاب مختلف اتخاذ شد، رفقایایی که بر این باور بودند که کمونیست‌های

---

۹- برگرفته از: پالمیرو تولیاتی، منتخب آثار، وایش: Gianpasquale Santomasimo، انتشارات Editori Riuniti، سال ۱۹۷۴، صفحات ۵۴-۳۴.

غیر روس نمی‌توانند به نظراتی مستدل پیرامون مسائل روسیه دست یابند. ریشه‌ی همین مطلب را همچنین در نگاه اشتباه کسانی می‌توان یافت که معتقدند اخبار و مجادلات مربوط به مسائل روسیه بهتر است به محفل کوچکی از محارم محدود گردد چون این موضوعات هرگز نمی‌توانند برای کل توده‌های تشکیلاتی ما، و برای توده‌های کارگرانی که هرچند بیرون از صفوف تشکیلاتی ما هستند ولی مباحث موجود پیرامون موضوعات تئوریک و تاکتیکی‌ئی مطرح در جمع ما را دنبال می‌کنند، جالب باشند. نخستین برخورد جهت از میان برداشتن این دو موضع نادرست طی سال‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ در جریان بحث پیرامون تروتسکیسم انجام گرفت و تا آنجا پیش رفت که تمامی مسائل بنیادین سیاسی ما را در بر گرفت و نظر احزاب تمامی کشورها را به خود جلب کرد. دومین برخورد - و اینبار مهیب - برخوردی است که با جدال اخیر کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، توأم با مساعدت فعالانه‌ی کل انترناسیونال برعلیه بلوک اپوزیسیون، اعمال گردیده است. پس از این دور آخر از مباحثات، اکنون دیگر شکی باقی نمانده که رهنمود بنیادینی که می‌بایست در ارتباط با بررسی مسائل روسیه داده شود این است که این مسائل باید در تداوم روند رشد و توسعه‌ی خط سیاسی حزب بلشویک در نظر گرفته شوند، و به جنبه‌ای بسیط و مشخص از مسائل عمومی مربوط به استراتژی و تاکتیک تقلیل یابند؛ مسائلی که پیشاهنگ پرولتاریا در هر مقطع از تاریخ خود، ملزم به حل آنها است.

تنها نکته‌ای که لازم به توضیح است، به نظرم، تفاوت میان مسائل و وظایفی است که قبل از تسخیر قدرت بروز می‌یابند و مسائل و وظایفی که بعد از تسخیر قدرت نمایان می‌شوند. این پوچ و مسخره است که بگوییم تسخیر قدرت وظایف تازه‌ای در مقابل طبقه کارگر و حزب‌اش قرار نمی‌دهد. از یکسو، در حوزه‌ی سازماندهی و کارکرد ارگان‌های قدرت؛ یا بعبارتی دولت کارگری، یک دنیا کار برای انجام‌دادن وجود دارد، و از سوی دیگر، در حوزه‌ی پی‌ریزی ساختار اقتصادی هم - که به‌نوبه‌ی خود عرصه‌های جدیدی مقابل طبقه‌ای که تا قبل از تسخیر قدرت از حیث سیاسی سرکوب و از حیث اقتصادی استثمار می‌شد می‌گشاید - یک دنیا کار برای انجام دادن موجود است. توفیق در دستیابی به اهدافی که در این دو حوزه گنجیده شده است بدون شک نیازمند کسب و ارتقاء یکسری کیفیت‌ها و ظرفیت‌های ویژه در پرولتاریا و پیشاهنگان آن است. مسائل بخصوصی در این میان وجود دارند که مفاد آنها بواسطه‌ی این

واقعیت که پرولتاریا قدرت را در دست دارد تعدیل می‌گردند؛ برای مثال، نگاهی بیاندازید به مسائل مربوط به سیاست خارجی.

اما هیچ یک از حوزه‌هایی که با تسخیر قدرت گشایش یافته‌اند حوزه‌هایی نیستند که بتوان آنها را با یک تکنیک ساده به پیش بُرد. هیچ یک از مسائل نوین یا مسائلی که در شکلی تازه احیاء شده‌اند، مسئله‌ای صرفاً مربوط به تکنیک نیستند. چرا که هیچ تکنیکی برای برپائی و هدایت دولت کارگری موجود نیست، درست همانگونه که هیچ علم ویژه‌ئی وجود ندارد که به ما بیاموزد که چگونه باید ساختار اقتصاد سوسیالیستی را بنا کرد. تکنیک و علم، راه‌حل یکسری مسائل مشخص را رهنمون می‌سازند، اما حتی این راه‌حل‌ها نیز هیچ سودی ندارند و نمی‌توانند داشته باشند مگر آنکه در چهارچوب و بر مبنای رهنمودهایی که عملکرد طبقه کارگر و حزب کمونیست بطور کلی را راهنمایی می‌کنند، اعمال گردند. و این رهنمودها، نه از حیث محتوا و نه از حیث اسلوب تحلیلی و عملی‌شان، چه در مرحله‌ی قبل از تسخیر قدرت و چه بعد از آن، با یکدیگر فرقی ندارند.

اجازه دهید برخی از خطوط راهنمای تاکتیکی و استراتژیک حزب کمونیست را محک بزنیم: برای مثال بیاییم و دو نکته‌ای که می‌توان آنها را در تعریف سیاست کمونیستی بنیادین تلقی کرد در نظر بگیریم: یکی روابط میان پیشاهنگ پرولتاریا و اکثریت عظیم طبقه کارگر، و دیگری، روابط میان طبقه کارگر با طبقاتی که طبقه کارگر می‌تواند در مبارزه علیه رژیم سرمایه‌داری، با آنها وارد ائتلاف شود. حتی یک بررسی سطحی نیز به این نتیجه منتهی می‌شود که، تا آنجا که به این دو نکته ربط پیدا می‌کند، نه فقط اختلاف فاحشی میان خطوط راهنمایی که حزب در دوران قبل از انقلاب دنبال کرد و خطوط راهنمایی که باید پس از انقلاب دنبال کند، وجود ندارد، بلکه در این دو حوزه، سیاست حزب پس از تسخیر قدرت، ادامه و پیامد مستقیم سیاستی است که قبل از دستیابی به پیروزی انقلابی دنبال شده بود. فاکت در دست‌داشتن قدرت، عنصری است نو. این عنصر نوین، پرولتاریا و حزب کمونیست را در موقعیتی گاه مساعد و گاه نامساعد در ارتباط با دو نکته‌ی فوق قرار می‌دهد. این ناهمسانی موقعیت‌ها باید مد نظر قرار گیرد. این جنبه‌ی مشخص مسائل روسیه است. لیکن این چندسانی، درست به این منظور باید مد نظر قرار گیرد تا بتوان از امکان اینکه این چندسانی،

خطوط راهنمای استراتژیک و تاکتیکی مان را منحرف، و مجموعه روابطی که این خطوط میان نیروهای پیش‌برنده‌ی انقلاب برقرار می‌سازند را مضمحل یا تعدیل نماید، ممانعت به‌عمل آورد. در دوره‌ی مبارزات سیاسی و اقتصادی قبل از تسخیر قدرت، وظیفه‌ی پیشاهنگ پرولتاریا در برخورد با توده‌ها این است که آنها را رهبری کند تا به تمامی چشم‌اندازهای منافع خویش دست یابند، تا به منافع عمومی طبقه‌ی خود آگاهی حاصل کرده، و برای تحقق آنها مبارزه کنند. در دوره‌ی پی‌ریزی دولت و اقتصاد سوسیالیستی هم، پیشاهنگ پرولتری با همین وظیفه روبروست. در قبال دهقانان، طبقه کارگر باید قبل از انقلاب سیاستی را اتخاذ کند که با ارضای منافع مادی دهقانان، پیوندهایی که آنها را با طبقات حاکم بورژوا متحد می‌کند بگسلد، و آنها را در کنار پرولتاریا بسیج کند و به مبارزه علیه سرمایه‌داری بکشاند. و این رهنمودی است که حتی پس از تسخیر قدرت جهت تضمین حیات دولت کارگری و تداوم ساختمان سوسیالیستی دنبال می‌شود. و مثال‌ها را می‌توان با پرداختن به جزئیات، همین‌طور ادامه داد: در بررسی مواضع دشمنان طبقه کارگر و نحوه‌ی مبارزه با آنها، در تأثیری که آنها اعمال می‌کنند یا می‌کوشند در صفوف ما اعمال کنند، در انحرافات سنتی و رایج از خط مستقیم سیاست ما و غیره. تمام آن‌چه جوهر فعالیت ماست، تمام آن‌چه تار و پود فعالیت روزانه‌ی ما برای هدایت پرولتاریا در جهت سرنگونی جامعه‌ی سرمایه‌داری و ساختن جامعه‌ای جدید بر حسب آن تنیده شده است، همه‌ی اینها راهنمای درک و ارزیابی دقیق مشکلاتی است که حزب روسیه در مسیر خود با آن مواجه شده و حل و فصل می‌کند.

درک مسائل روسیه از این منظر و به این شکل، اهمیت بررسی پیشینه‌ی این مسائل را مطرح می‌سازد. اگر هدف خود را یافتن «خط حزب بلشویک» نمی‌دانستیم، و اگر قانع نشده بودیم که آنچه که تا امروز سبب‌ساز عزم راسخ سیاست کمونیستی بوده از این خط سرچشمه گرفته است، آنگاه بررسی این پیشینه‌ها، صرفاً بیانگر فضیلت بی‌هوده‌ی تاریخی و ملانقطنی می‌بود. برعکس، این پیشینه‌پژوهی می‌تواند این فرصت را برا ما فراهم آورد تا تمام مسائل مختلفی که در سال‌های اخیر در مباحثات روسیه مورد بحث قرار گرفته‌اند را به امر وحدت تقلیل دهیم.

## دوم

اگر بخواهیم ایده‌ی بنیادینی که بلشویسم را به مدت بیش از بیست سال، هم قبل و هم بعد از تسخیر قدرت، در تعیین سیاست‌های خود هدایت کرده تعریف کنیم، خواهیم دید که این ایده، هژمونی پرولتاریا در مبارزه با سرمایه‌داری است. این ایده طبیعتاً با این ضرورت گره خورده است که پرولتاریا در این مبارزه متحدانی پیدا کند و بداند چگونه آنها را با یک سیاست صحیح متحد کند.

یافتن رشته‌ی پیوندی که مواضع اتخاذ شده از سوی حزب بلشویک را - قبل و بعد از مرگ لنین، در یک سلسله بحث‌هایی که چه در درون حزب و چه در تضاد با احزاب دیگر که به یک اندازه از طبقه کارگر دم می‌زدند - به این دو اصل اساسی مرتبط می‌سازد، دشوار نیست.

اولین بحثی که من، نه به ترتیب زمانی بلکه از نظر تئوریک و تاریخی، مهم می‌دانم بحث در مورد نیروهای محرکه‌ی انقلاب در روسیه، صف‌آرایی آنها در دوره‌های مختلف جنبش انقلابی، و به تبع آن، چشم‌انداز توسعه و پیروزی جنبش انقلابی است. به بیان دقیق‌تر، در واقع می‌توان گفت که این تنها نقطه‌ای است که همه‌ی بحث‌ها بر محور و حول آن شکل می‌گیرد، در دوره‌ی تدارک برای فتح قدرت، در دوره‌ی بلافاصله قبل از آن، و نیز در دوره‌ی دیکتاتوری پرولتاریا.

موضعی که حزب بلشویک در طول این دوره‌های مختلف از آن دفاع می‌کند را می‌توان با شماری از تزیهای اساسی نشان داد.

۱. تز ضرورت بسیج توده‌های نیمه‌پرولتر جامعه (دهقانان و خرده‌بورژوازی شهری) توسط پرولتاریا و بدست گرفتن رهبری مبارزه در جهت سرنگونی استبداد و خاتمه‌دادن به آن، غلبه بر دودلی‌ها و عقیم‌ساختن دسیسه‌های بورژوازی. متناظر با این دیدگاه، شعار «دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان» مطرح می‌گردد، که در آن، انقلاب بورژوایی تحت رهبری پرولتاریا تحقق می‌یابد. این شعار بلشویک‌ها در سرتاسر دوران تدارک سیاسی برای انقلاب بود. این شعار، موید این واقعیت است که غیرممکن است پرولتاریا تنها با اتکاء به نیروهای خود

بتواند استبداد را سرنگون کند، و در نتیجه، لزوم همکاری حداقل دو نیروی اساسی؛ یعنی کارگران و دهقانان را تأیید می‌کند.

۲. تز امکان تکامل انقلاب بورژوازی به یک انقلاب سوسیالیستی، یعنی گذر از دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان به دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی عبور از مرحله دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان به مرحله دیکتاتوری پرولتاریا. برای تحقق این تز، ضروری است که هژمونی پرولتاریا در دوران گذار از مرحله اول به مرحله دوم انقلاب، شکل اتحاد کارگران و توده‌ی عظیم دهقانان را به خود بگیرد. و پیروزی یا شکست انقلاب پرولتری، به حل دقیق مسئله‌ی اتحاد با دهقانان بستگی دارد.

۳. تز امکان‌پذیر بودن این که پرولتاریا، پس از تسخیر قدرت با حمایت دهقانان، نه تنها قادر است با ایجاد رعب و وحشت، اقدامات ضدانقلابی را در هم شکسته و قدرت را در دستان خود حفظ کند، بلکه موفق می‌گردد تا انقلاب را به عرصه‌ی اقتصاد و ایجاد اقتصاد سوسیالیستی سوق دهد. همچنین برای تحقق این امکان، راه‌حل دقیقی برای مسئله‌ی دهقانان لازم است؛ راه‌حلی که توده‌ی عظیم دهقانان را به همکاری در پی‌ریزی ساختار سوسیالیستی از مجرای تداوم اتحاد با کارگران، و در اشکالی که نیازها و روش‌های معماری اقتصادی طلب می‌کنند، سوق دهد.

حال، جای تردید نیست که این تزهای اساسی را می‌توان حتی در قدیمی‌ترین بحث‌های تاریخ جنبش کارگری روسیه نیز به‌صورت ضمنی، یافت. مثلاً، در جدل علیه اقتصاددانانی که می‌خواستند پرولتاریا را با بورژوازی به یک مکتب بفرستند، یافتن سرچشمه‌ها و ریشه‌های همه‌ی سیاست‌های بعدی بلشویسم در مواضع لنین، دشوار نیست. اما باید توجه داشت که درک و آگاهی دقیق و کامل از تزهایی که اشاره کردیم، در مسیر و در جریان تاریخ حزب و جنبش کارگری به دست آمد و برجسته شد؛ از طریق یکسری بحث‌های به‌غایت مهم که با برخی از نقاط عطف اساسی تاریخی، و با برخی از برهه‌ها که در آنها جهت‌گیری پیشاهنگان پرولتاریا بر‌گرد بلشویک‌ها برای سرنوشت انقلاب تعیین‌کننده بود، مطابقت داشت.

تزو اول در دوره‌ی تدارک سیاسی برای انقلاب، در مناظره با تروتسکی و در مبارزه با تروتسکیسم پایه‌گذاری شد. موضع تروتسکی ظاهراً رادیکال‌تر از موضع بلشویک‌ها بود. دیدگاهی که تروتسکی با عبارت «بدون تزار، دولت کارگری» عرضه کرد، گذار بلاواسطه از رژیم استبدادی به رژیم پرولتاریا تنها به مدد پیروزی نیروی انحصاری طبقه کارگر، بود. این دیدگاه مبتنی بر حذف موجودیت طبقه‌ای در روسیه بود که می‌توانست متحد پرولتاریا در مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی باشد. و در واقع، هنوز در سال ۱۹۲۲، تروتسکی اصرار می‌کرد که «پیشاهنگ پرولتاریا، از اولین لحظه‌ی قدرت‌گیری خود، باید برای تضمین پیروزی، نه فقط مالکیت فئودالی، بلکه مالکیت بورژوازی را نیز عمیقاً مورد حمله قرار دهد. این امر، او را در تضاد... با توده‌های وسیع دهقانان قرار می‌دهد که با کمک آنها به قدرت رسیده است.» لذا، تضادی که بین قدرت کارگری به وجود می‌آید را فقط در مقیاس بین‌المللی می‌توان حل کرد، یعنی اینکه: «بدون کمک مستقیم و دولتی پرولتاریای اروپا، طبقه کارگر روسیه نمی‌تواند خود را در قدرت حفظ کند.» همانطور که می‌توان دید، این دیدگاه از موضعی ظاهراً به‌غایت پیشرو، به انکار چشم‌انداز پیروزی انقلابی می‌رسد. تئوری انزوای پرولتاریا در میدان مبارزه (تئوری انقلاب مداوم) که در اینجا جایگزین تئوری هژمونی پرولتاریا در مسیر خود مبارزه شده است، به ناتوانی و ناکارایی انقلابی منتهی می‌شود. تنها کاوش برای یافتن متحدان احتمالی طبقه کارگر و سیاستی که پیوند با آنها را برقرار کند کارگران را قادر می‌سازد تا نقش رهبری را که در دوره‌ی تدارک سیاسی برای انقلاب، در سرنگونی رژیم تزاری، و در گذار به انقلاب سوسیالیستی بر عهده آنهاست، ایفاء کنند.

آنچه گفته شد به ما کمک می‌کند تا دریابیم که اظهارات تروتسکی در «آموزه‌های اکتبر» مبنی بر اینکه پس از انقلاب فوریه بلشویک‌ها خود را نیازمند آن یافتند که سلاح‌های ایدئولوژی خود را مجدداً بارگیری نموده و دیدگاه تروتسکی (یعنی تغییر آرایش کامل جبهه) را دنبال کنند چقدر اشتباه است. آنچه پس از فوریه اتفاق افتاد، گزینش روشن و آگاهانه‌ی تز دوم از سه تزی بود که قبلاً اشاره کردیم؛ یعنی امکان تبدیل انقلاب بورژوایی به انقلاب سوسیالیستی. اما ذکر این نکته حائز اهمیت است که گزینش مزبور - که پیشاپیش نیز در فرمول دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان که توسط لنین ترسیم و از آن دفاع شده بود - به دنبال اعمال همان اصولی که تز اول از آنها استنتاج شده بود؛ یعنی این ضرورت که هژمونی پرولتاریا و

پیروزی انقلابی باید از طریق وحدت پرولتاریا با دهقانان تأمین گردد، رخ داده بود. اگر در سال ۱۹۱۷ بلشویک‌ها و تروتسکی در کنار هم می‌جنگیدند، خط‌مشی‌ئی که آنها بر اساس آن مبارزه می‌کردند خط‌مشی سنتی بلشویسم بود؛ خط‌مشی‌ئی که در انطباق با یک وضعیت انقلابی عینی جدید، با یک چشم‌انداز آنی جدید، و با یک شعار جدید تحقق یافته بود.

با این حال، برگزیدن این دیدگاه و شعار جدید، بدون مواجهه با مقاومت در درون خود حزب بلشویک اتفاق نیفتاد.<sup>[۱۰]</sup> مقاومت علیه این دیدگاه و شعار جدید، پس از بازگشت لنین به روسیه خود را نشان داد، زمانی که او در آوریل ۱۹۱۷ تزهایی را ارائه کرد که در آنها خصلت سوسیالیستی انقلاب را تأیید می‌کرد؛ یعنی تأیید می‌کرد که انقلاب در شرف تبدیل شدن به یک انقلاب سوسیالیستی است و بنابر این، معتقد بود که حزب باید اقدامات لازم را برای گذار از انقلاب بورژوا-دمکراتیک به انقلاب سوسیالیستی انجام دهد. کامنف این تز را با یکسری استدلال‌ها رد کرد، که با استدلال‌هایی که تروتسکی در دوره‌ی قبل مطرح کرده بود مطابقت داشت. طبق گفته‌ی او، گذار به انقلاب سوسیالیستی ممکن نبود، زیرا انقلاب بورژوا-دموکراتیک هنوز وظیفه‌ی خود را به انجام نرسانده و تکمیل نکرده بود. بنابر این، او پیوندی که بر مبنای آن این دو انقلاب با یکدیگر در هم می‌آمیزند را انکار کرد. علاوه بر این، او تأکید کرد که تز لنین، درست به این دلیل که کارگران همچنان مجبورند دوشادوش و در اتحاد با بخش‌های غیر پرولتری جامعه مبارزه کنند، زودرس بود. و نیز اینکه، اگر واقعاً در آستانه‌ی انقلاب سوسیالیستی بودیم، کارگران باید بلوک خود با خرده‌بورژوازی را به هم می‌زدند و به‌تنهایی به تحقق برنامه‌ی خود ادامه می‌دادند. درست همانطور که در تئوری انقلاب مداوم می‌بینیم، در مخالفت کامنف با تزه‌های آوریل نیز، این امکان مردود شناخته شده است که

---

۱۰- تا مقطع آخرین گفتگوها، رفقای غیر روس که در این خصوص خبره نبودند، فرصتی برای مطالعه‌ی این برهه‌ی بسیار مهم در تاریخ بلشویسم نداشتند. مقالاتی که کامنف و زینوویف قبل از اکتبر در مبارزه با تصمیمات کمیته مرکزی نوشته‌اند، تا آنجا که من می‌دانم، هنوز به هیچ زبانی غیر از روسی ترجمه یا خلاصه نشده‌اند، و این جای تأسف است. مطمئنم که تا دو سال پیش، یعنی حتی پس از بحث ۱۹۲۴ با تروتسکی، بسیاری از رفقای خارجی قادر به درکی روشن از دلایل و معنای نگرش کامنف و زینوویف در ۱۹۱۷ نبودند. این گونه بود که نظریه تروتسکی در مورد پس‌رفت اجتناب‌ناپذیر سوسیال‌دمکراتیک در آستانه‌ی تسخیر قدرت، می‌توانست جا افتد. در عوض، پس‌رفتی که اتفاق افتاد، پس‌رفت به تروتسکیسم بود. اما این مطلب را نمی‌توان درک کرد مگر در رابطه با بحث تزه‌های لنین در آوریل ۱۹۱۷ (یادداشت سردبیر).



پرولتاریا در راستای تکمیل انقلاب بورژوازی و تحقق انقلاب سوسیالیستی، به کمک دهقانان نیز اتکاء نماید. بعبارت یگر، در موضع‌گیری کامنف علیه تزه‌های آوریل، تئوری بلشویکی هژمونی پرولتاریا در اتحاد با دهقانان، جای خود را به تئوری انزوای طبقه کارگر در مبارزه‌ی انقلابی می‌دهد. و عواقب آن نیز یکسان بود. کامنف نه تنها از نقطه‌نظر تئوریک، امکان انقلاب سوسیالیستی را در مقطع آوریل رد کرد، بلکه در مقطع اکتبر نیز همراه با زینوویف با تصمیمات کمیته مرکزی مخالفت کرد، زیرا معتقد بود که حزب به‌جای تسخیر قدرت، باید به حرکت در عرصه‌ی یک دولت ائتلافی ادامه دهد. این عرصه، عرصه‌ی جنبشی بود که هنوز نمی‌توانست به دیکتاتوری پرولتاریا منتهی شود. در ارتباط با این نگرش رفقا کامنف و زینوویف در سال ۱۹۱۷، شاید لازم باشد یک عنصر دیگر را برجسته کنیم. در بحث آوریل بین لنین و کامنف؛ بحث‌هایی که به اختصار به آنها اشاره کردم، بخش اصلی و تقریباً انحصاری بحث‌ها را تشکیل می‌دادند.<sup>[۱۱]</sup>

با این حال، در ماه اکتبر، مداخله‌ی عاملی که در واقع ارتباط نزدیکی با این استدلال‌ها دارد، قابل رؤیت است. اما این عامل، آنهم با چنین شواهد بارزی، تنها در آستانه‌ی انقلاب می‌توانست ظاهر گردد: نه تنها بی‌اعتمادی به سرنوشت قیام، بلکه نوعی وحشت، نوعی لحن شکست‌طلبانه‌ی گسترده، نوعی سردرگمی کامل در برابر جاذبه‌ی تعیین‌کننده‌ی نقطه عطف تاریخی. یادآوری این عامل، ضروری است زیرا در برخی از نگرش‌های اپوزیسیون جدید ۱۹۲۶ و اپوزیسیون متحد پس از آن نیز، همین عارضه‌ها یافت می‌شوند.

---

۱۱- در پراودا مورخ ۸ آوریل ۱۹۱۷، یک روز پس از انتشار تزه‌های لنین، یادداشتی از کامنف منتشر می‌شود که در آن صرفاً به این نکته اشاره می‌کند که این مطلب که انقلاب بورژوا-دمکراتیک به پایان رسیده است و ما باید به انقلاب پرولتری گذار کنیم، صحیح نیست. در پراودا مورخ ۱۲ آوریل، این بحث به تفصیل مطرح می‌شود که اگر کسی تز لنین را در مورد نیاز به برداشتن گام‌های قاطع در جهت سرنگونی سرمایه‌داری بپذیرد، آنگاه کارگران خود را در برداشتن این گام‌ها تنها خواهند یافت. علاوه بر این، از آنجایی که تزه‌های لنین تصریح می‌نماید که تنها سوسیالیسم می‌تواند میلیون‌ها انسان را از جنگ، گرسنگی و کشتار نجات دهد، کامنف پاسخ می‌دهد که اینها حقایق عمومی هستند و برای ایجاد خطی که باید در روسیه دنبال شود، جایی که انقلاب دموکراتیک هنوز به پایان نرسیده است، بی‌فایده است. اما آن حقایق کلی از سوی لنین قید گردید دقیقاً به این منظور که اجتناب‌ناپذیری تکامل انقلاب به‌سوی سوسیالیسم را نشان دهد، زیرا توده‌های بزرگی از مردم، حتی توده‌های غیر پرولتری، که نان و صلح می‌خواستند، به این رهنمون می‌شدند تا پشت سر پرولتاریا به صف شده و تحت هدایت او، به انقلابی ثانوی با کاراکتری سوسیالیستی دست بزنند (یادداشت سردبیر).

واقعیتی که رفقای غیر روس را به‌ویژه پس از بحث‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۴ بسیار شگفت‌زده کرد، بلوکی بود که سال گذشته، پس از کنگره چهاردهم، بین تروتسکی، زینوویف و کامنف شکل گرفت. آگاهی از ریشه‌های اختلافات قدیمی بین تروتسکی و حزب بلشویک در مورد چشم‌انداز انقلاب، و آگاهی از عیار اختلاف‌نظرهایی که در سال ۱۹۱۷ کامنف و زینوویف را از لنین جدا کرد، به ما این امکان را می‌دهد که برعکس نتیجه بگیریم که بلوک ۱۹۲۶ کاملاً منطقی و طبیعی است. در سال‌های ۱۹۲۵ و ۱۹۲۶ حزب اتحاد جماهیر شوروی خود را با نقطه عطفی تاریخی مواجه دید که از نظر اهمیت و برجستگی با مقطع ۱۹۱۷ قابل قیاس بود. از یک سو، پایان دوره‌ی بازسازی زیرساخت اقتصادی قبل از جنگ، آغاز دوره‌ی بازسازی و در نتیجه، تشدید مسئله‌ی ایجاد پایه‌ی فنی جدید تولید از طریق انباشت سرمایه‌ی جدید. و از سوی دیگر، نتایج و پیامدهای سیاست نوین اقتصادی (نپ) که به وضوح قابل مشاهده و تثبیت می‌شوند. و همراه با این دو عامل، بحرانی اقتصادی که با دشواری‌های دوره‌ی گذار گره خورده و با گند شدن آهنگ انقلاب جهانی پرولتری همراه است. تمامی این عناصر دست به دست هم می‌دهند تا بار دیگر، مسئله‌ی نیروهای محرک و چشم‌انداز انقلاب در روسیه، مبانی آن و احتمالات پیروزی را مطرح سازند: - همان مسئله‌ی که در بحث با تروتسکی در ۱۹۰۵ مطرح شد، همان مسئله‌ی که در ۱۹۱۷ مورد بحث قرار گرفت. در این مقطع است که حزب، با پیوند دوباره با مواضع قبلی خود و تلاش برای نشان دادن اهمیت کامل آنها، به تز سومی که ما از آن به‌عنوان تری بنیادین نام بردیم - یعنی تز امکان ساخت اقتصادی سوسیالیستی در روسیه، در انزوا، حتی بدون برخورداری از کمک‌های دولتی یک انقلاب پیروز پرولتری در اروپای غربی - کاملاً واقف می‌گردد.

وظیفه‌ی من در اینجا این نیست که این مسئله را در همه‌ی جنبه‌ها و به‌ویژه در جنبه‌های اقتصادی که مهمترین آنهاست، مطرح کنم.

از نقطه‌نظر خط سیاسی عام، رد امکان ساخت سوسیالیسم در روسیه دقیقاً با نظریه‌ی انقلاب مداوم تروتسکی، و با موضع کامنف در ۱۹۱۷ انطباق دارد، درست همانطور که با شک و بدبینی کامنف و زینوویف در آستانه‌ی اکتبر نیز مطابقت دارد. و توجه داشته باشید که درست همانطور که خط نظری تروتسکی از استمرار برخوردار است، در این واقعیت نیز نوعی استمرار

مشاهده می‌کنیم که کامنف و به‌ویژه زینوویف - پس از تقریباً ده سال همکاری در اعمال خط دقیق بلشویکی - از قرار معلوم دوباره گرفتار همان هراسی هستند که در سال ۱۹۱۷ آنها را فراگرفته بود، و در وضعیتی بسیار مشابه قبل، باز به همان چرخش خطرناک قبل به سمت تروتسکی، مبادرت می‌ورزند.

آیا امکان ساخت پیروزمندانه‌ی سوسیالیسم در یک کشور واحد از سوی لنین تأیید شد؟ بله، شکی در آن نیست. [۱۲] لنین برای اولین بار، به‌طور ضمنی، زمانی که حزب و پرولتاریا را در راستای فتح قدرت رهبری می‌کرد، نه تنها برای انجام یک انقلاب سیاسی، بلکه برای آغاز ساخت اقتصادی نیز، امکان چنین امری را تأیید کرد. وی با ارائه‌ی طرح نپ به صراحت آنرا تأیید کرد. در واقع، اگر کمونیسم جنگی، همچون مصلحتی موقت جهت غلبه بر مقاومت ضدانقلابی و فرجه‌ای تا وقوع انقلاب در غرب مطرح گردید، سیاست نوین اقتصادی از سوی لنین نیز همچون سیستمی در نظر گرفته شد که با قرار دادن ستون‌های اصلی ساختار اقتصادی در دست پرولتاریا و تفویض حدود معینی از فعالیت سرمایه و تجارت خصوصی، بلوک مشترک کارگران و توده‌های دهقان را در عرصه‌ی اقتصادی مستحکم می‌کند. عرصه‌ئی که در آن

---

۱۲- چند کلمه در مورد روش نقل قول از آثار لنین. رفقای اپوزیسیون در روسیه بسیاری از اظهارات لنین را جمع‌آوری کرده‌اند که در آنها امکان ساخت سوسیالیسم در یک کشور منتفی است. اینها اکثراً جملاتی هستند که در آنها بر خصلت بین‌المللی انقلاب پرولتری تأکید شده است، اما در این مورد هیچ کس تردیدی ندارد. بحث ما در این مورد نیست. حقیقت این است که آنچه از بررسی آثار لنین به‌مثابه یک کل منتج می‌گردد تأییدی است بر این نکته که کارگران روسیه، در اتحاد با دهقانان، می‌توانند یک انقلاب اقتصادی سوسیالیستی را به انجام رسانند. حتی لنین هم نمی‌توانست این تز را دقیقاً فرموله کند تا آنگاه که تمام عناصر مسئله را پیش روی خود دید، درست همانطور که امروز ما آنها را در مقابل خود می‌بینیم، یعنی پس از اولین دوره‌ی قدرت پرولتاریا. از این دوره است که لنین متونی را می‌نویسد که در آنها او این مطلب که نپ تنها یک نوع عقب‌نشینی است را مردود می‌شمارد و دقیقاً تأیید می‌کند که می‌توان سوسیالیسم را در روسیه ساخت. مقاله‌ی او تحت عنوان تعاون در این رابطه گره گشا است. در ارتباط با مارکس و انگلس نیز باید گفت که علاوه بر متن‌هایی که در آنها خصلت بین‌المللی انقلاب پرولتاریا تصدیق گردیده، استناد به متن‌هایی که در آنها چنین به نظر می‌رسد که مارکس و انگلس نه چشم‌انداز پیروزی پرولتاریا در روسیه و ماندگاری رژیم سرمایه‌داری در غرب، بلکه چشم‌انداز سقوط سرمایه‌داری در برخی کشورهای اروپای غربی را در سر داشتند، فاقد ارزش است. این متن‌ها را همچنین می‌توان برای نشان دادن غیرممکن بودن آنچه قبلاً در روسیه رخ داده است ذکر کرد. تنها در تداوم اندیشه‌ی مارکسیستی؛ در تحقق آن در جریان تجربه‌ی انقلاب در روسیه، و در تعریف چشم‌اندازهایی که با بحران کنونی سرمایه‌داری گشوده شده است می‌باشد که تز امکان ساخت سوسیالیسم در یک کشور روشن می‌گردد (یادداشت سردبیر).

کارگران پیکار می‌کنند تا عناصر سوسیالیستی تولید بر عناصر غیرسوسیالیستی فائق گردند. بنابراین این، طرح مزبور وضعیتی را ایجاد می‌کند که در آن، بدون دخالت یک عاملِ مُخل خارجی (جنگ ضد انقلابی)، عملکرد اقتصادی سازنده‌ی طبقه کارگر می‌تواند پیروز گردد. چشم‌انداز پیروزی، از این واقعیت ناشی می‌شود که کارگران حتی در این مقطع جدید نیز تنها نیستند، و اینکه، اتحاد به‌دست‌آمده با دهقانان در عرصه‌ی سیاسی، اکنون در عرصه‌ی مبارزه در راستای ساخت اقتصادی تداوم می‌یابد. و حذف و طرد چنین اتحادی، از ناممکن دانستن آن ناشی می‌شود. بار دیگر، ما خود را با برآیند اعمال یا نفعی اصل هژمونی پرولتاریا در بلوک کارگران دهقانان روبرو می‌بینیم.

### سوم

مسئله‌ای که با مطالعه‌ی شکل‌گیری تزه‌ای بنیادین بلشویسم در مورد امکان انقلاب سوسیالیستی و ساخت پیروزمندانه‌ی سوسیالیسم در روسیه سعی کرده‌ایم برجسته کنیم را می‌توان به شکلی دیگر هم ارائه کرد. این مسئله معمولاً در قالب بحث پیرامون کاراکتر انقلاب اکتبر روسیه و ماهیت دولت روسیه ارائه می‌شود. برای کسانی که تزه‌ای بلشویسم را رد می‌کنند، انقلاب اکتبر یک انقلاب سوسیالیستی نبود، بلکه یک انقلاب بورژوایی بود، و دولت روسیه امروز یک دولت پرولتری نیست، بلکه یک دولت بورژوایی یا خرده‌بورژوایی، یعنی دولتی دهقانی است. هیچ یک از رفقای حزب روسیه به‌طور آشکار از چنین تزی حمایت نکرده‌اند، اما سوسیال‌دمکرات‌ها و متعاقباً چپ‌های آلمان به چنین تزی رسیده، از مفروضاتی شبیه به آن شروع کرده و استدلال‌هایی مشابه استدلال‌های اپوزیسیون‌های مختلف موجود در روسیه ارائه نموده‌اند. اینها از نظر ایدئولوژیک به سوسیال‌دموکراسی رجعت کرده و عملاً وارد اردوگاه ضدانقلاب شده‌اند. در درون حزب روسیه، تأیید خصلت غیر پرولتری دولت به شکلی پوشیده و غیرمستقیم بیان گردید؛ به شکل اتهاماتی نظیر انحطاط خود دولت، تضاد بین سیاست حزب و منافع توده‌های وسیع کارگری، اتهام ترمیدوریسم، اتهام امتیاز دهی بیش از حد به دهقانان و غیره ارائه شد. همه‌ی اینها، در حالی که نشان‌دهنده‌ی سردرگمی و وحشت در یک موقعیت دشوار عینی است، در واقع، نتیجه‌ی انکار امکان پی‌ریزی و ساخت پیروزمندانه‌ی سوسیالیسم است. اما نمی‌خواهم وارد جزئیات آن شوم.

در عوض، به نظرم جالب می‌رسد که به‌دنبال بحث‌هایی که در حزب روسیه پس از تسخیر قدرت صورت گرفت، تأیید این واقعیت را نشان دهم که ضرورت حفظ بلوک کارگری دهقانی اساس سیاست بلشویسم را تشکیل می‌دهد. در انتهای «همه»ی این بحث‌ها، مسئله‌ی روابط بین کارگران و دهقانان نهفته است. اجازه دهید خلاصه‌وار نگاهی به این بحث‌ها بیاندازیم:

**الف) اختلاف بر سر صلح برست-لیتوفسک.** اپوزیسیون کمونیست چپ‌رو، انعقاد صلح را توهینی می‌داند به پرولتاریای قهرمان که آماده است تا مبارزه علیه امپریالیسم آلمان، این نماینده‌ی نوعی بورژوازی ضد انقلاب، را از سر گیرد. اما پرولتاریا باید این مبارزه را به تنهایی انجام دهد، زیرا دهقانان با فرار از جبهه نشان داده‌اند که نمی‌خواهند حرفی از جنگ بشنوند. در نتیجه، دست آخر، این بلوک کارگری و دهقانی است که از هم پاشیده شده است، و این یعنی شکست انقلاب.

**ب) بحث در مورد نقش اتحادیه‌های کارگری؛** بحثی که در دوران گذار به سیاست نوین اقتصادی مطرح می‌شود. تروتسکی به‌جای خاتمه‌دادن به روش‌های سازماندهی کمونیسم جنگی، برعکس، کاربرد خاصی از همان روش‌ها را در حوزه‌ی اقتصاد پیشنهاد می‌کند. و در عین حال، ادغام ارگان‌های رهبری اتحادیه‌های کارگری با ارگان‌های رهبری حیات اقتصادی جامعه را پیشنهاد می‌نماید. هر دو پیشنهاد، با احیاء حداقلی از آزادی تجارت و آزادی سرمایه‌ی خصوصی، که شرط حفظ بلوک کارگران و دهقانان است، در تضاد است. در پیشنهادات تروتسکی می‌بینیم که پرولتاریا، با پیشبرد انقلاب مداوم‌اش در انزوا، محکوم به شکست قطعی است.

**پ) گفتگو با گروه اپوزیسیون کارگری.** این گروه پیشنهاد واگذاری فوری و کامل مدیریت اقتصادی به اتحادیه‌ها را مطرح می‌سازد. این گروه مخالف امتیاز آزادی نسبی تجارت است، مخالف استخدام متخصصان در بنگاه‌های اقتصادی است، مخالف سیاست نوین اقتصادی است؛ یعنی مخالف سیاستی که خود این گروه آنرا «در بدترین حالت» تنها یک عقب‌نشینی می‌داند. گروه مزبور، از یک سیاست خالص کارگری حمایت می‌کند که در آن، ضرورت بلوک کارگری و دهقانی در نظر گرفته نمی‌شود.

ت) **بحث مربوط به سال ۱۹۲۳.** در زمینه‌ی اقتصادی، اپوزیسیون از نظریه‌ی به‌اصطلاح انباشت سوسیالیستی بدوی حمایت می‌کند که بر اساس آن، در دوره‌ی گذار، برای دهقانان سرنوشت دیگری جز این نیست که مستعمره‌ی تحت استثمار طبقه کارگر باشند. اپوزیسیون مخالف «دیکتاتوری» کمیساریای دارایی است، یعنی مخالف اقدامات انجام‌شده جهت ایجاد یک ارزش باثبات، که شرطی مطلق برای همکاری با دهقانان در زمینه اقتصادی است، می‌باشد. علاوه بر اینها، اپوزیسیون خواهان تشدید بوروکراتیک در اعمال طرح اقتصادی است، بدون در نظر گرفتن تغییرات بازار؛ یعنی بدون در نظر گرفتن امتیازاتی که باید به دهقانان کوچک و متوسط داده شود تا بتوان آنها را به‌عنوان همکار در عرصه‌ی اقتصادی در کنار خود حفظ کرد.

ث) **بحث سال ۱۹۲۵ با اپوزیسیون جدید.** مسئله‌ی رابطه با دهقانان از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار است. اپوزیسیون آژیر را در برابر خطر دهقانان ثروتمند به صدا در می‌آورد، زیرا حتی مزرعه‌ی دهقانی میان‌حال را دشمن می‌بیند، به‌جای آنکه او را متحد احتمالی پرولتاریا بداند. اپوزیسیون مایل است به‌جای اتحاد با دهقانان میان‌حال، به خنثی‌سازی ساده‌ی آنها رجعت نماید. اپوزیسیون همچنین در رابطه با نتایج رهنمودهای صادره جهت جان‌بخشیدن به شوراها از مجرای دخیل‌ساختن هر چه بیشتر دهقانان در حیات شوراها، باز آژیر خطر را به صدا در می‌آورد.

ج) **بحث ۱۹۲۶ با بلوک اپوزیسیون.** رهنمود اساسی بلوک اپوزیسیون را می‌توان در عدم تشخیص امکان و ضرورت جذب توده‌های وسیع دهقانان (دهقانان میان‌حال) به همکاری اقتصادی با پرولتاریا، یعنی امکان و ضرورت جوش دادن اقتصاد دهقانی به اقتصاد صنعتی سوسیالیستی، مشاهده کرد. برنامه‌ی اقتصادی اپوزیسیون این است. اپوزیسیون در حالی که ظاهراً خواستار صنعتی‌شدن هر چه سریعتر اقتصاد است، اما در واقع، با قطع روابط با روستاها، اساس توسعه‌ی صنعت سوسیالیستی را از میان بر می‌دارد.

## چهارم

اما در همه‌ی این بحث‌ها مشکلی وجود دارد که همواره با مسئله‌ی روابط با دهقانان در هم تنیده است و آن، سیستم درونی حزب پرولتاریا است. و این قابل درک است. سیستم درونی

صحیح حزب پرولتاریا در مکتب لنینیسم، عنصری است که به طبقه کارگر امکان می‌دهد موقعیت خود را در رابطه با دیگر نیروهای محرک انقلاب به‌درستی تعیین کند و به هژمونی خود بر آنها دست یابد. وجود یک سیستم درونی صحیح در حزب پرولتری همچنین مشروط بر این است که سیاست حزب، نه سیاست یک گروه یا یک دسته، بلکه سیاست کل طبقه باشد. قبل از تسخیر قدرت، انحراف از این خط را در جریان‌های سندیکالیستی و سوسیال‌دمکرات مشاهده می‌کنیم. آنها سیاست حزب پرولتاریا را نه سیاست کل طبقه، بلکه آنرا به سیاست یک اشرافیت مبدل می‌سازند که منافع خاص خود را در اولویت قرار می‌دهد. آنها وحدت طبقه کارگر را، با تجزیه‌ی آن به دسته‌ها و گروه‌هایی که برای مزایای خاص خود می‌جنگند، از بین می‌برند. به‌جای آنکه، بخشی از منافع دسته و امتیازات خاص گروه همیشه قربانی شود تا طبقه کارگر با اتحاد در درون خود بتواند در انجام وظیفه‌ی انقلابی خویش در تأسیس یک دولت و در ساختن اقتصاد سوسیالیستی توفیق یابد. فداکاری اما، ممکن نمی‌گردد مگر تحت هدایت پیشاهنگی که در ایدئولوژی و در ارگان‌هایش متحد و به‌هم‌بسته است؛ پیشاهنگی که حتی با دورترین اقشار طبقه کارگر در پیوند است. برای چه؟ برای هدایت آنها و تسلیم‌نشدن به روحیه‌ی خاص‌گرایی؛ روحیه‌ی که می‌تواند بر آنها غالب گردد. پس از تسخیر قدرت نیز، همان جریانات سوسیال‌دمکرات و سندیکالیست دوباره ظاهر می‌شوند، زیرا روند برپایی ساختمان سوسیالیستی، روندی است طولانی و پُر سنگلاخ، زیرا در این مسیر ممکن است مشکلات مختلفی، که برخی از آنها بسیار جدی نیز هستند، بروز پیدا کنند و لذا در هر مقطع لازم است که طبقه کارگر وحدت خود را در راستای خطی انقلابی حفظ نماید، بدون تسلیم‌شدن به منافع خاص گروهی و بدون آنکه اجازه دهد تا اعمال نفوذ دیگر طبقات در این مسیر، او را غافلگیر نماید. بنابر این، رهبری یک پیشاهنگ آبدیده و آگاه، متحد و منضبط، ضروری است. و ای‌بسا بیش از پیش. در دوره‌ی گذار، لحظات و مقاطعی بحرانی وجود دارند که در آنها اقشار خاصی از طبقه کارگر - از طبقه‌ای که در انقلاب پیروز شده، صاحب قدرت و در رأس دولت است - مجبور می‌شوند در شرایط مادی بدتری نسبت به آنچه که برخی از عناصر بورژوازی جدید در آن به‌سر می‌برند زندگی کنند؛ شرایطی که پرولتاریا باید آنرا در جوار خود تحمل کند تا بتواند به کار ساخت اقتصادی خود، ادامه دهد. بسیاری از «نپمن‌ها» کُت خز می‌پوشند و بسیاری از کارگران، محروم از آن‌اند. این، آن عنصری است که سوسیال‌دموکرات‌ها ادعای خود

را مبنی بر اینکه انقلاب شکست خورده و به‌طور کلی غیرممکن است، بر آن استوار می‌سازند. این استدلال‌ات در ادله‌ی خود منطقی هستند، زیرا حتی قبل از تسخیر قدرت هم، کل سیاست سوسیال‌دموکراسی این بود که کارگران را از پیگیری اهداف انقلابی طبقه‌ی خود بر حذر دارد و نیاز به ارضای منافع خاص را در آنها تحریک نماید. به این ترتیب، سوسیال‌دموکراسی در اروپای غربی خود را بر پایه‌ی اشرافیت کارگری استوار می‌سازد؛ یعنی جریانی که از انقلاب گریزان و به ضدانقلاب متمایل است. اما این امر در روسیه رخ نخواهد داد مادامی که حزب بلشویک در خطی که رهبری آن دنبال می‌کند باقی بماند، موفق شود روحیه‌ی طبقاتی انقلابی را در توده‌ها زنده نگه دارد، طبقه کارگر را حول یک پیشاهنگ متحد و درهم‌تنیده حفظ نماید؛ پیشاهنگی که بتواند با خونسردی و با ملاحظه مسیر پیروزی را برگزیند و پرولتاریا را در امتداد آن رهبری کند، و روحیه‌ی اشتیاق و فداکاری او را به بالاترین درجه ارتقاء بخشد.

ضرورت جلوگیری از انحراف به‌سمت سوسیال‌دموکراسی یا سندیکالیسم، و حفظ درهم‌تنیده‌گی در درون حزب، یعنی وحدت درونی‌ئی که برای حزب لازم و ضروری است، توضیح‌گر اهمیت مسائل مربوط به سیستم درونی خود حزب در مجموعه مسائل روسیه است. برای رفقای غیر روس، مهمترین بحث، بحث مربوط به سال ۱۹۲۳ با تروتسکی بود، اما عناصر این بحث قبلاً در مناظره‌ای که لنین، پیش از معرفی سیاست نوین اقتصادی، با گروه سانترالیسم‌دموکراتیک داشت، یافت می‌شود. مطالبات این گروه، محدود کردن تمرکزگرایی در حزب، جایگزینی اصل تساوی اختیارات به جای اصل مسئولیت شخصی، کاهش نقش رهبری حزب در ارگان‌های اقتصادی و دولتی بود. بذریک انحطاط سندیکالیستی پیشاپیش در این پیشنهادات موجود بود. ارائه‌ی این مطالبات، در حالی که دوران جنگ داخلی هنوز به‌طور کامل مهار نشده بود، باعث شد که به سرعت بر این گرایش غلبه شود، در حالی که جدی‌تر از آن، مبارزه با اپوزیسیون کارگری و تروتسکیسم بود که در دوره‌ی ابلاغ و اجرای سیاست نوین اقتصادی، بسترهای مشابهی برای طرح این گونه پیشنهادات به ارمغان آورد. در این دوره، روند تجزیه‌ی هسته‌ی اساسی پرولتاریا به‌واسطه‌ی جنگ داخلی، پایان یافت. طبقه کارگر، هم با بازگشت کارگران ماهری که جنگ داخلی آنها را از کارخانه‌ها رانده بود، و هم با ورود نسل جدیدی از جوانان و توده‌های وسیعی که از روستاها به کارخانه‌ها می‌آمدند دوباره ترکیب پیدا کرد. سپس دو خطر بوجود آمد. اولی این بود که، از آنجا که این نسل جدید، گذشته و سوابق مبارزه علیه



رژیم سرمایه‌داری را در عمل و از مجرای تجربه‌ی مستقیم نیاموخته است، برخی از عناصر آگاهی طبقاتی انقلابی می‌توانست مات و میهم گردد. خطر دوم این بود که، این نسل جدید که پیرامون جنبه‌های منفی دوره‌ی گذار گزافه‌گویی می‌کرد (وجود بورژوازی جدید، بیکاری، نابرابری دستمزد و غیره) می‌توانست به سمت شکست‌گرایی سوق داده شود، از اهداف کلی‌ئی که طبقه کارگر در دوره گذار برای آنها مبارزه می‌کند غافل گردد، و بجای منافع کل طبقه، منافع دسته و رسته را در وهله‌ی اول قرار دهد. البته، از آنجایی که طبقه کارگر روسیه پیوسته از نظر کمیت در حال گسترش است و دهقانانی که از روستاها می‌آیند را جذب می‌کند، می‌توان گفت که این خطرات همیشه وجود دارند. سیاست داخلی حزب هم معطوف به غلبه بر همین خطرات است. دموکراسی «سیر جدید» تروتسکی و اتحادیه‌گرایی اپوزیسیون، در عوض، تسلیم‌شدن در برابر این خطرات بود، پشت‌کردن به اصول لنینیستی همگنی و وحدت و درهم‌تنیدگی حزب، پشت‌کردن به این اصل که حزب رهبری طبقه را در دست دارد و این رهبری، آنرا قادر می‌سازد تا منافع دسته‌جات را قربانی منافع طبقه کند، و همچنین پشت‌کردن به امر تداوم خط خود حزب. انحرافات تروتسکی و اپوزیسیون کارگری، بار دیگر مسیری را گشود که به نابودی هژمونی پرولتاریا منتهی می‌گردد. در این مسیر، هم تلاش برای متلاشی‌ساختن وحدت حزب بلشویک با تشکیل یکسری جناح‌ها در درون آن، و هم تأکیدات متناقض در مورد لزوم اجازه‌ی تشکیل احزاب مختلف، و هم عوام‌فریبی جزوه‌هایی را می‌بینیم که به‌طور غیرقانونی توسط اپوزیسیون متفق منتشر شده‌اند تا پرولتاریا را علیه سختی‌ها و اوضاع اقتصادی موجود بسیج کنند. و نیز مشارکت عوام‌فریبانه‌ی زینوویف و تروتسکی در یکسری هسته‌ها در مسکو و لنینگراد در اکتبر ۱۹۲۶، جهت برانگیختن روحیه‌ی طبقاتی کارگران با چشم‌انداز میلیاردها دلاری که باید از جیب دهقانان به چنگ آید.

## پنجم

آخرین نکته‌ای که قصد دارم به آن بپردازم، دیدگاه‌های بین‌المللی‌ئی است که با تزه‌های بنیادی بلشویسم که تحلیل کردم، مرتبط است. اما بیش از این دیدگاه‌ها، دقیق‌تر آن است که از درکی همگن از مسیری که انقلاب جهانی پرولتاریا در درون آن بسط می‌یابد صحبت کنیم؛ یعنی در چهارچوب وضعیت ناشی از بحرانی که سرمایه‌داری در دوره‌ی امپریالیسم از سر می‌گذراند.

جمع‌بندی‌ئی که لنین در آغاز جنگ جهانی به آن رسید و آنرا با تحلیل امپریالیسم به‌عنوان آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری تصدیق نمود، آن بود که رژیم سرمایه‌داری به بلوغ خود رسیده است. و اینکه، هنگامی که رژیم سرمایه‌داری به بلوغ خود رسید، دوره‌ی انقلاب پرولتری فرا می‌رسد. این تز برای مارکسیسم اساسی است. اما کاربرد آن در دوره‌ی تاریخی کنونی چیزی است که ما را از سوسیال‌دموکراسی متمایز می‌سازد. سوسیال‌دموکراسی، هم از بلوغ رژیم سرمایه‌داری و هم از گذار به رژیم سوسیالیستی برداشت بسیار عجیبی دارد. گذار به رژیم سوسیالیستی از منظر سوسیال‌دموکراسی، یعنی رشد و نمو مسالمت‌آمیز نظامی جدید که باید بتواند کم‌کم در دل دنیای قدیم شکل بگیرد. پیامد این درک این است که از دید سوسیال‌دموکراسی، رژیم سرمایه‌داری هرگز برای انقلاب بلوغ پیدا نمی‌کند، بلکه همواره بالغ و مستعد تکامل تدریجی جدیدی است که به مرور باید آنرا به آرمان سوسیالیستی نزدیکتر کند و رشد بیشتر عناصر سوسیالیستی در درون این نظام را تسهیل نماید. به این ترتیب، سوسیال‌دموکراسی نه‌تنها خصلت انقلابی دوره‌ی تاریخی کنونی را انکار می‌کند، بلکه به همدستی در جهت احیاء سرمایه‌داری و مبارزه برای جلوگیری از توسعه‌ی انقلاب پرولتری می‌پردازد.

اما انقلاب پرولتری چگونه آغاز می‌شود و چگونه توسعه می‌یابد؟ بلوغ نظام سرمایه‌داری به این معنا نیست که گذار به مرحله‌ی ساخت سوسیالیسم می‌تواند و باید به‌طور همزمان در همه‌ی کشورها رخ دهد. همچنین به این معنا نیست که در همه‌ی کشورها روابط تولیدی و روابط قدرت بین طبقات مختلف، به یک نقطه از تکامل رسیده است. برعکس، توسعه‌ی امپریالیستی سرمایه‌داری، نسبت به گذشته، دلالت هر چه بیشتری به قانون نابرابری در تکامل اقتصادی کشورهای مختلف داده است. دوره‌ی کنونی، دوره‌ی عدم تعادل ناگهانی و عمیق بین کشورهای مختلف، عدم امکان تقلیل کل عالم تولیدات در یک ظرف واحد است. این بدان معناست که انقلاب پرولتری نیز امر بسیار پیچیده‌ئی است. بحث انقلاب پرولتری، بحث ظهور ناگهانی یک نظم جدید جهانی نیست، بلکه یک روند تاریخی طولانی و پیچیده است که در درون خود، واقعیت‌ها و دوره‌های مختلف، پیروزی‌های انقلابی، شکست‌ها و عقب‌نشینی‌ها، جنگ‌های امپریالیستی و دوره‌هایی از صلح نسبی، بحران‌های بسیار حاد و لحظات ثبات موقت و جزئی را در بر می‌گیرد.

این روند توسعه‌ی انقلاب، امکان پیروزی انقلابی و تصرف قدرت را حتی در یک کشور واحد فراهم می‌کند و همچنین به پرولتاریای پیروز در یک کشور اجازه می‌دهد که نه تنها در قدرت باقی بماند، بلکه در هر کجا که در آن شرایط مادی لازم وجود دارد، بتواند با موفقیت یک اقتصاد سوسیالیستی را برپا سازد. رفرمیست‌ها و انقلابیون لفظی همه‌ی کشورها، امکان اول را رد می‌کنند. ما نیز در ایتالیا در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ شواهد این امر را به چشم دیدیم. رفرمیست‌ها برای تضعیف روحیه و متلاشی کردن پرولتاریای انقلابی کاری جز تکرار این حرف نکردند که: باید منتظر حرکت پرولتاریای دیگر کشورهای اروپایی بود و بدون آن هیچ کاری نمی‌توان کرد. در زمان اشغال کارخانه‌ها، Graziadei محاسبه کرد که ذخایر غلات مکفی در ایتالیا موجود نیست و به همین دلیل، جنبش باید در هم شکسته شود. بله، وقتی خواهان انقلاب نباشی، همیشه بهانه‌ای برای انقلاب نکردن هست.

در ارتباط با امکان دوم، نفی چنین امکانی در روسیه، یعنی کشوری که یک ششم جهان را در بر می‌گیرد، کشوری که شرایط مادی لازم در آن وجود دارد (اگر اتحاد با دهقانان حفظ شود) به معنای تجدید نظر در برداشت لنینیستی از انقلاب پرولتاریا است، به معنای اعتراف به این است که در آینده‌ی نزدیک، سرمایه‌داری قدرت کافی خواهد داشت تا جریان انقلاب پرولتری را در تمامی جبهه‌ها از حرکت باز دارد، و یکپارچگی عالم تولیدات - منجمله در روسیه که در آن پرولتاریا در قدرت است - را از نو احیاء نماید. اینکه سرمایه‌داری بتواند چنین قدرتی کسب نماید از سوی لنین منتفی قلمداد شد تا آنجا که او حتی بارها تأیید کرد که وجود کشوری که پرولتاریا در آن قدرت را در دست دارد، این امکان را برای کشورهایی که از نظر اقتصادی عقب‌مانده‌اند فراهم می‌کند که به اشکال اقتصاد سوسیالیستی دست یابند، بدون اینکه جبراً مجبور باشند از مرحله‌ی سرمایه‌داری عبور کنند. این امر اکنون می‌تواند در چین اتفاق بیفتد.

آیا حقیقت نهفته در این تزه‌های لنین می‌تواند با صدور بیانیه‌ای از سوی انترناسیونال کمونیستی مبنی بر وجود دوره‌ای از ثبات نسبی، از بین برود؟ ما معتقدیم نه، نمی‌تواند، مگر اینکه کل درک خود از توسعه‌ی انقلاب پرولتری را تغییر دهیم. اما برعکس، برخی از رفقای اپوزیسیون در روسیه به این خطا دچار شده‌اند. به همین دلیل است که آنها در برخی مقاطع آنقدر عجول بودند که متوجه پایان دوره‌ی تشبیت نسبی و بازگشت یک وضعیت انقلابی فوری

نشوند. به همین دلیل است که جوهر مواضع آنها، که چیزی جز سلب اعتماد نسبت به نیروهای انقلاب پرولتری نیست، با عبارات چپ و رادیکال پنهان گردیده است. این عبارات اگرچه به طرزى نخنما بر واقعیت سایه می‌افکنند اما قادر به لاپوشانی این واقعیت نیستند که جریان‌های اپوزیسیون در روسیه بر آنند تا برخی از اصول بنیادین نظری و تاکتیکی که اتفاقاً باید چراغ راه و هدایت‌گر فعالیت پیشاهنگان پرولتاریا در روسیه و در همه‌ی کشورها باشند را تصفیه نمایند.